



جامعه‌شناسی محیط زیست



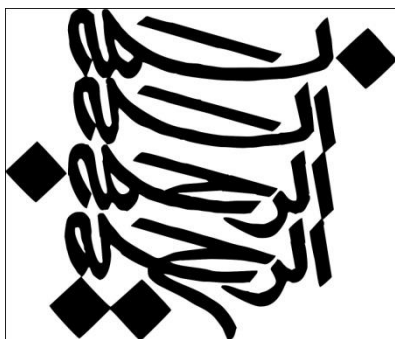
با مقدمه

دکتر صادق صالحی

ترجمه

سرور بهروش و آیدین ظریف







- شماره نهم / گاهنامه علمی-تخصصی سره

- صاحب امتیاز: انجمن علمی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

- دبیر پرونده: سرور بهروش

- مدیرمسئول: وحید فروزنده

- سردبیر نشریه: مریم واعظ

- ویراستار: حسام حسین‌زاده

- طراح جلد و صفحه‌آرا: حسام حسین‌زاده

- وبسایت: www.sociologyut.ir





فهرست مطالب

صفحه	عناوین
۷	یادداشت دبیر پرونده
۱۱	درآمدی بر جامعه‌شناسی محیط‌زیست در ایران
۴۱	جامعه‌شناسی زیست‌محیطی
۷۹	پاره‌هایی از جامعه‌شناسی زیست‌محیطی
۹۱	ضمیمه: نگرش رادیکال به محیط‌زیست
۱۰۷	ضمیمه: انکار در مقام ایدئولوژی





یادداشت دبیر پرونده

تیرهای روزنامه‌ها، اخبار و گفت‌وگوهای روزمره مردم نشان‌دهنده این است که محیط‌زیست ایران در شرایطی نگران‌کننده به‌سر می‌برد. بحران آب، خشک‌شدن دریاچه‌ها و تالاب‌ها همگی نشان‌دهنده همین نگرانی به‌جا هستند. اما تمامی این مشکلات ظاهراً نگرانی بسیار کوتاه‌مدتی را در مردم برمی‌انگیزند. نگرانی‌هایی که به‌محض مطرح‌شدن فروکش می‌کنند و کسی دنبال آن را نمی‌گیرد.

در ایران آگاهی زیست‌محیطی شاید به آن معنایی که در کشورهای دیگر شکل گرفت و در طول نشریه به معرفی آن پرداخته‌ایم هیچ‌گاه شکل نگرفت. گویی مردم هیچ‌گاه آن‌طور که باید پیوند محیط‌زیست و زندگی خود را نیاموختند و از طرفی دیگر، انجمن‌های فعال در حوزه محیط‌زیست نتوانستند در میان مردم پایگاهی استوار پیدا کنند. شاید همین امر دلیلی باشد برای این



که مسیر شکل‌گیری جامعه‌شناسی زیست‌محیطی در ایران همانند کشورهای دیگر نباشد و قبل از این که جنبش‌های فعال زیست‌محیطی گسترده شکل بگیرند نیاز باشد آکادمی بخش بیشتری از وقت خود را به جامعه‌شناسی زیست‌محیطی اختصاص دهد.

جامعه‌شناسی زیست‌محیطی در کشورهای دیگر پس از گذشت سال‌ها از جنبش‌های مردمی برای حفظ محیط‌زیست و جلوگیری از پیشروی کارخانه‌ها در قلمرو محیط‌زیست شکل گرفت. البته جامعه‌شناسی زیست‌محیطی در ابتدا به محیط‌زیست به‌مثابه‌ی واقعیتی اجتماعی نمی‌پرداخت بلکه بیشتر به این امر توجه داشت که چرا مردم به پدیده‌ی محیط‌زیست علاقه‌مند شده‌اند؟ اما به‌مرور زمان متوجه این امر شدند که محیط‌زیست به‌مثابه‌ی واقعیتی اجتماعی باید مورد بررسی جامعه‌شناسانه قرار بگیرد. چراکه برخلاف قبل که برای فرار از جبر طبیعی، محیط‌زیست جایی در جامعه‌شناسی نداشت و بعد از کلاسیک‌ها محیط‌زیست مورد غفلت واقع شد اگرچه ردپای آن در آثار کلاسیک‌های جامعه‌شناسی تا حدی دیده می‌شود.

از این رو، در نشریه‌ی سره بر آن شدیم که به محیط‌زیست بپردازیم. هدف ما از اختصاص دادن شماره‌ای به محیط‌زیست معرفی رویکردهای متنوع در جامعه‌شناسی زیست‌محیطی است. در این شماره دو متن از «رایلی دانلب»



استاد جامعه‌شناسی زیست‌محیطی ترجمه کرده‌ایم. آن چه می‌توانید از این دو متن انتظار داشته باشید، آشنایی با پیشینه جامعه‌شناسی زیست‌محیطی، رویکردهای مختلف در این حوزه و مسائلی است که منجر به درک ضرورت شکل‌گیری جامعه‌شناسی زیست‌محیطی شدند. در این دو متن به اجمالی‌ترین شکل به گذشته جامعه‌شناسی زیست‌محیطی و سیر تکوین ادبیات نظری آن پرداخته می‌شود. بنابراین، از بررسی دقیق نظریات به دلیل معرفی آن‌ها برای آشنایی کلی با جامعه‌شناسی زیست‌محیطی صرف نظر شده است.

در یادداشتی که از استاد دانشگاه مازندران دکتر صادق صالحی گرفته‌ایم به بررسی کلی جامعه‌شناسی زیست‌محیطی با تأکید بر ایران پرداخته شده است و منابعی برای مطالعه بیشتر علاقه‌مندان معرفی شده است.

به نظرم این نشریه شروعی مناسب است برای پیداکردن مسائلی که جامعه‌شناسی زیست‌محیطی در ایران باید برای یافتن پاسخ‌شان بکوشد. برای مثال در کلاسیک‌ترین حالت جامعه‌شناسی زیست‌محیطی باید به این سوال پاسخ دهد که چرا آگاهی زیست‌محیطی در ایران شکل نگرفت و به دنبال آن جامعه‌شناسی زیست‌محیطی هم مورد غفلت واقع شده است؟ آیا دلیل این که چنین آگاهی‌ای شکل نگرفته است ریشه در غفلت سیاست‌گذاران نسبت به محیط‌زیست در برنامه‌ریزی‌های‌شان است و یا این امر ریشه در این دارد که



افراد جامعه از کودکی و به‌خصوص در مدارس هیچ‌گاه رابطه با طبیعت را نمی‌آموزند؟ قطعاً چنین مسائلی دست‌کم ارزش فکر کردن دارند و البته پرداختن به آن‌ها نیازمند مجالی دیگر است.

سرور بهروش

پاییز ۱۳۹۴



درآمدی بر جامعه‌شناسی محیط‌زیست در ایران

دکتر صادق صالحی^۱

مقدمه

در ابتدا لازم می‌دانم از دانشجویان علاقمند و فعال در «نشریه سره» که خواستار این نوشتار شدند سپاسگزاری نمایم و نیز استاد و دوست گرامی‌ام پروفیسور ریلی دانلپ که این ارتباط را ممکن و موثر نمودند.

از دهه ۱۹۷۰، جامعه‌شناسی محیط‌زیست موفق شده است تا طبیعت و محیط‌زیست را به جامعه‌شناسی برگرداند و به‌کی از قوی‌ترین زیرشاخه‌های جامعه‌شناسی تبدیل شود. معرفی جامعه‌شناسی محیط‌زیست به‌کی از حوزه‌های جامعه‌شناسی درحالی‌که بیش از چهار دهه از قدمت آن در عرصه علمی بین

^۱ عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران



المللی سپری شده، تنها برای کسانی که قصد آشنایی اولیه با آن رادارند می‌تواند جذاب و مفید باشد. بسیاری از وضعیت‌هایی که امروزه در زمینه تاخیر جامعه‌شناسی ایران در پرداختن به این حوزه جدید مواجه‌ایم، حدود چهل سال پیش غرب با آن مواجه بود و امید است سیر تحول تاریخی و تحولات جامعه‌شناسی در ایران، مشکلات مشابه را برطرف و جامعه‌شناسی محیط‌زیست جایگاه و شان متناسبی را پیدا نماید. ساتن، از جمله مهمترین دلایل تاخیر در پذیرش جامعه‌شناسی محیط‌زیست از سوی همکاران جامعه‌شناس را در عدم تمایز قایل شدن بین امر اجتماعی و پدیده طبیعی می‌داند و دیکنز مشکل عدم آشنایی جامعه‌شناسان با مکانیزم‌های پدیده‌های طبیعی را مقصر می‌داند. به نظر می‌رسد شدت و گسترده‌گی مسایل محیط‌زیست در ایران، لازم می‌دارد تا جامعه‌شناسی در ایران، ایده «طبیعت اجتماعی» را بپذیرد و با قبول اندک زحمت در یادگیری فرایندهای طبیعی، جامعه‌شناسی محیط‌زیست را برای بررسی و تجزیه و تحلیل پدیده‌های محیط‌زیست در قالب حرفه‌ای مطمح نظر قرار بدهد. مشکلات محیط‌زیست، گیدنز را آنچنان بیمناک می‌سازد که معتقد است اگر امروز برای حل آن‌ها کاری انجام ندهیم، نه تنها فردا دیر است، بلکه فردایی وجود نخواهد داشت تا بگوییم دیر شده است. به همین دلیل، در مقدمه کتاب جدید خود (۲۰۱۱) که تحت عنوان «سیاست‌های مقابله با تغییرات آب‌وهوا»



می‌باشد و به بحث از تغییرات آب‌وهوا به عنوان یک مسئله اجتماعی می‌پردازد، می‌نویسد: «این کتاب دربارهٔ کابوس، مصیبت و رویا است».

البته در حالی جامعه‌شناسی محیط‌زیست در ایران خرامان خرامان گام برمی‌دارد، که پیشرفت‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست در غرب و ضرورت پاسخگویی به مسایل روز جامعه سبب شده است تا موضوع محیط‌زیست از حالت عام و کلی بیرون آمده و جامعه‌شناسی محیط‌زیست در قالب‌های فرعی‌تر قابل شناسایی باشد. مثل بحث تغییرات آب‌وهوا که آثار دو صاحب نظر معروف جامعه‌شناسی را به خود اختصاص داده است. اولی پروفیسور جان اوری است که در کتاب «جامعه و تغییرات آب‌وهوا»، برای نخستین بار از دیدگاه جامعه‌شناسی به مسئله تغییرات آب‌وهوا پرداخته و دومی آنتونی گیدنز است که در کتاب «سیاست‌های مقابله با تغییرات آب‌وهوا»، ظاهراً جدیدترین اثر خود را به آن اختصاص داده است. البته هر دو کتاب به فارسی ترجمه شده و امید است به زودی توفیق طبع حاصل نمایند و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرند. در بخش‌های بعدی این نوشتار، به معرفی بیشترین دو اثر برجسته می‌پردازیم.

در هر صورت، امروزه نه تنها جامعه‌شناسان بلکه حتی مردم عادی هم مسایل محیط‌زیست را در صدر مسایل اولویت‌دار قرار می‌دهند. به عبارت دیگر، این



واقعیت که مشکلات زیست‌محیطی تبدیل به مسایل مهم و بخشی از مباحث اجتماعی شده است، بسیاری را به تفکر در مورد دلایل این امر واداشته است. به عنوان مثال، گوران سانکوئیست در چند دهه گذشته به دلایل این امر پرداخته که چرا مشکلات زیست‌محیطی تا این حد توانسته‌اند توجه جامعه را جلب نمایند. به نظر سانکوئیست چهار دلیل وجود دارد.

۱. اولاً، سؤال و پرسش در مورد خود مشکلات زیست‌محیطی و این که مشکلات زیست‌محیطی به تهدیدی جدی تبدیل شده‌اند.

۲. ثانیاً، سؤال الزاماً در مورد جدیت خود مشکلات زیست‌محیطی نیست، بلکه دانش درباره مشکلات زیست‌محیطی باعث افزایش آگاهی نسبت به مشکلات زیست‌به‌صورت کلی شده است.

۳. ثالثاً، تغییراتی که در محیط‌زیست آغاز شده است به‌خاطر تهدیداتی بود که هنوز وجود دارند و این تهدیدها از دهه ۱۹۶۰ به‌صورت فزاینده مثلاً از طریق وسایل ارتباط‌جمعی گسترش یافته و تهدیدات و مخاطرات مشکلات زیست‌محیطی را سامان‌دهی می‌کند.

۴. رابعاً، علاقه نسبت به مسایل و مشکلات زیست‌محیطی با کامیابی اقتصادی مرتبط است. بدین ترتیب، علاقه نسبت به مسایل زیست‌محیطی همگامی که



مردم به سطح مشخص از کامیابی اقتصادی رسیده‌اند، افزایش می‌یابد (مراجعه شود به نظریهٔ سلسله‌مراتب نیازهای انسانی مازلو).

بنابراین، مشکلات زیست‌محیطی هم در محیط‌زیست ساخت می‌یابند و هم در ساختار ذهنی و رفتاری مردم.

از نظر سابقهٔ تاسیس و شکل‌گیری حوزهٔ جامعه‌شناسی محیط‌زیست به عنوان یک شاخهٔ مستقل، معمولاً، استاد ریلی دانلپ را بنیان‌گذار جامعه‌شناسی محیط‌زیست می‌دانند که البته، این امر عمدتاً ناشی از مجموعه مقالات مشترک ایشان با ویلیام کتان هست که در مجله انجمن جامعه‌شناسی آمریکا از اواخر دههٔ ۱۹۷۰ به بعد به چاپ می‌رسید و در واقع، نوعی فراخوان برای جامعه‌شناسی محیط‌زیست محسوب می‌شد. این مقالات کمک کرد تا حوزهٔ جامعه‌شناسی محیط‌زیست تعیین شود. مقاله‌ای تحت عنوان «پارادایم نوین زیست‌محیطی برای جامعه‌شناسی» هم جسورانه بود و هم مناقشه برانگیز. کتان و دانلپ، استدلال کردند که اکثریت قریب به اتفاق جامعه‌شناسان در این تصور بنیادی مشترک‌اند که جوامع انسانی، از اصول و محدودیت‌های اکولوژیکی حاکم بر دیگر انواع و گونه‌ها، مستثنی می‌باشند.

اما خود دانلپ می‌گوید نخستین بار این واژه را از جوزف هوبر شنیده و به خاطر جذابیت از آن استفاده نموده است.



جامعه‌شناسی محیط‌زیست

مطالعه مسائل زیست‌محیطی ذاتاً مطالعه‌ای بین رشته‌ای است که علوم طبیعی، علوم اجتماعی و نیز علوم انسانی را شامل می‌شود و در این بین، نقش اساسی علوم اجتماعی به طور عام و جامعه‌شناسی به طور خاص به صورت فزاینده مورد تایید قرار گرفته است. اعم از این که جامعه‌شناسی محیط‌زیست را به صورت محدود، مطالعه روابط اجتماعی - زیست‌محیطی تعریف کنیم یا به صورت گسترده‌تر که همه کارهای جامعه‌شناختی در باب مسائل زیست‌محیطی را پوشش دهد، آنچه که جامعه‌شناسی محیط‌زیستی را به عنوان یک حوزه مستقل مطرح می‌کند، تمرکز آن بر محیط‌زیست بیوفیزیکی است. مع الوصف، محیط‌زیست یک پدیده بی‌نهایت پیچیده است و تعاریف مفهومی و عملیاتی گوناگونی را می‌پذیرد. یکی از روش‌هایی که می‌توان از آن طریق این تنوع و گوناگونی را معنی بخشید، ترسیم بر مبنای بینش بوم‌شناسی است که محیط بیوفیزیکی خدمات گوناگونی را به موجودات انسانی ارائه می‌دهند. این کارکردها را دانلپ تحت سه عنوان ذکر می‌کند که عبارتند از:

در ابتدا، محیط‌زیست منابع لازم برای حیات را فراهم می‌سازد که اساسی‌ترین آن‌ها عبارتند از هوا و آب تمیز، غذا و پناهگاه. به همین دلیل بوم‌شناسان، محیط‌زیست را به عنوان تامین‌کننده «منابع اساسی» جوامع انسانی تلقی



می‌کنند و ما می‌توانیم آن را به عنوان یک «مخزن عرضه» منابع طبیعی تصور کنیم. بسیاری از جامعه‌شناسان محیط‌زیست روی مسائل پیرامون بهره‌برداری، حمل و نقل، مصرف و حفظ منابعی نظیر سوخت‌های فسیلی، جنگل‌ها و شیلات تمرکز دارند. دوم، در فرایند مصرف منابع، انسان‌ها همانند سایر موجودات پسماند تولید می‌کنند. فی‌الواقع، انسان حجم و انواع زیادی از پسماندها را تولید می‌کند که هیچ نوع دیگری تولید نمی‌کند. سوم، این محیط‌زیست می‌بایست نقش یک «چاله» یا مخزن زباله را برای این پسماندها ایفاء نماید تا بتواند آن را جذب نماید یا این که از طریق بازیافت از آنها استفاده مجدد به عمل آورد یا حداقل آن‌ها را تبدیل به مواد غیرمضر نماید. هنگامی که تولید پسماندها بیش از توانایی جذب آن‌ها توسط محیط‌زیست باشد، نتیجه عبارت خواهد بود از تولید آلودگی. اگر مواد خطرناک از یک انبار زباله بیرون بروند و خاک یا آب را آلوده نمایند، دیگر آن منطقه نمی‌تواند نقش مخزن تدارک برای آب آشامیدنی یا رشد محصولات کشاورزی را ایفاء نماید. نهایتاً، تبدیل مزارع کشاورزی یا جنگل‌ها به مناطق مسکونی، فضای زیست بیشتری را برای افراد ایجاد می‌کند ولی این بدین معنی است که آن زمین دیگر نمی‌تواند نقش یک مخزن تدارک را برای الوار غذا یا سکونت‌گاه برای حیات وحش را ایفاء نماید. به لحاظ تحلیلی، تفکیک این سه



نوع کارکرد، بیشی نسبت به تکامل مشکلات زیست‌محیطی و نیز گسترش تمرکز جامعه‌شناسی محیط‌زیست ارائه می‌دهد. در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، هنگامی که آگاهی نسبت به مشکلات زیست‌محیطی در ایالات متحده به سرعت افزایش می‌یافت، توجه اولیه به آلودگی هوا و آب و ایست حفاظت از مناطق زیبای طبیعی و باارزش تفریحی معطوف شد. کار جامعه‌شناسان اولیه روی این موضوعات تمرکز داشت.

جایگاه کنونی جامعه‌شناسی محیط‌زیست در سطح جهانی

جایگاه کنونی جامعه‌شناسی محیط‌زیست را می‌توان به اختصار در قالب، رشته‌های دانشگاهی، انتشار مجله علمی و برگزاری کنگره‌های جهانی معرفی نمود. هانیگن در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: «امروزه، رشته جامعه‌شناسی محیط‌زیست در دانشگاه‌های اروپا، آمریکای شمالی و استرالیا تدریس می‌شود و در کشورهایمانند برزیل، ژاپن و کره جنوبی جایگاه خود را پیدا کرده است. این امر نشان می‌دهد که جامعه‌شناسی محیط‌زیست به بلوغ نظری کاملی رسیده است».

نخستین شماره مجله «جامعه‌شناسی محیط‌زیست» در ایام پایانی سال ۲۰۱۴ منتشر و به عنوان یک فصلنامه تخصصی تحت سردبیری ریاست سابق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی محیط‌زیست یعنی استوارت لاکمی منتشر خواهد شد.



علاوه‌براین، ماهنامه انجمن جامعه‌شناسی محیط‌زیست به صورت مرتب منتشر و برای اعضای انجمن ارسال می‌گردد. در این ماهنامه علاوه بر مطالب علمی، تازه‌ترین کتب و مقالات منتشره در حوزه جامعه‌شناسی محیط‌زیست معرفی می‌شوند و سمینارها، کارگاه‌های آموزشی و پژوهشی و یا فرصت‌های شغلی و بورسیه معرفی می‌گردند.

برای تقویت ارتباطات علمی در بین جامعه‌شناسان محیط‌زیست، دو نوع گردهمایی گسترده وجود دارد: الف. کنگره بین‌المللی انجمن جامعه‌شناسی که هر چهار سال یکبار و به مدت یک هفته در یکی از کشورها برگزار می‌گردد؛ ب. گردهمایی دو سالانه انجمن که با تعدادی محدودتر در یکی از کشورهای متقاضی برگزار می‌شود.

انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی از سال ۱۹۷۱ یکی از کارگروه‌های پژوهشی خود را به «جامعه محیط‌زیست» اختصاص داد (در حال حاضر ۵۵ کارگروه پژوهشی وجود دارد) و از آن زمان تاکنون جامعه‌شناسان محیط‌زیست و علاقه‌مندان در این کارگروه عضویت دارند و یا فعالیت می‌کنند. رونق فعالیت‌های این کارگروه سبب شد تا علاوه بر شرکت گسترده در کنگره اصلی که هفته‌ای است، سه روز بیشتر از انجمن اصلی تشکیل جلسه بدهند. به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۰ در سوئد انجمن جامعه‌شناسی محیط‌زیست به مدت



۱۰ روز فعال بود. در جدیدترین کنگره انجمن که در سال ۲۰۱۴ در ژاپن برگزار شد نیز همین وضع حاکم بود. در این کنگره اخیر، «انجمن جامعه‌شناسی محیط‌زیست ژاپن» میزبان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی محیط‌زیست بود. حضور مستمر، پر شور و دوستانه صاحب‌نظران و اندیشمندیانی چون دانلپ، آرثور مول، دانا فیشر، سی جی لی، دیوید سانن فیلد، استیو یرلی، ریموند مورفی و... فضای پرجاذبه‌ای را نه تنها برای اعضای خود انجمن، بلکه برای سایر شرکت‌کنندگان در کنگره فراهم می‌آورد. این اقدام پیشگامانه انجمن جامعه‌شناسی محیط‌زیست، موازی شد با اقدام انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سال‌های اخیر که همین نوع گردهمایی دوسالانه را در دستور کار قرار داد. تا مدت‌ها، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی فقط کنگره هر چهار سال یکبار را در دستور کار خود داشت. در هر صورت، نزدیک‌ترین گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی محیط‌زیست که با گردهمایی خود انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی هم تقارن دارد و اصلاً با هم برگزار می‌شود در تیر ماه سال آینده در شهر وین، اتریش برگزار خواهد شد. موضوع اصلی این گردهمایی پنج روزه عبارت است از: جامعه‌شناسی جهانی و تلاش برای جهانی بهتر.



وضعیت جامعه‌شناسی محیط‌زیست در ایران

سابقه رسمی جامعه‌شناسی محیط‌زیست را می‌توان به ارائه درس «جامعه‌شناسی محیط‌زیست» در دوره کارشناسی علوم اجتماعی دانشگاه مازندران در سال ۱۳۸۹ نسبت داد. در سال ۱۳۸۹، گروه علوم اجتماعی دانشگاه مازندران، درس «جامعه‌شناسی محیط‌زیست» و سر فصل آن را نهایتاً، به شورای دانشگاه مازندران پیشنهاد و پس از تصویب، اقدام به ارائه این واحد درسی نموده است. از آن تاریخ تاکنون، درس جامعه‌شناسی محیط‌زیست به ارزش ۲ واحد در هر ترم ارائه می‌شود و در برخی از ترم‌های تحصیلی، به علت علاقه‌مندی دانشجویان، در یک ترم بیش از یک کلاس برگزار می‌شود. بی‌اغراق، این مهم، موهن اقدامات مدیرانه همکار بزرگوارم آقای دکتر جانعلی‌زاده به عنوان مدیر گروه علوم اجتماعی دانشگاه مازندران است که با تشویق و تسریع و نتیجه‌بخشی فعالیت‌های نوین به عنوان متخصص و صاحب‌نظر در حوزه جامعه‌شناسی علم، همواره بلندبین و بلندنظر است. برخلاف دوره کارشناسی، ظاهراً، تاکنون هیچ واحد درسی در مقطع کارشناسی ارشد تحت عنوان جامعه‌شناسی محیط‌زیست ارائه نشده است. اما این امر، مانع از انتخاب موضوع پایان‌نامه توسط دانشجویان این مقطع نشده است. بلکه بر عکس، به نظر می‌رسد تعداد دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد برای انتخاب موضوع



پایان‌نامه در حوزه جامعه‌شناسی محیط‌زیست فزاینده است. در عین حال، گستردگی جغرافیایی و دانشگاهی دانشجویانی که برای انجام پایان‌نامه به این حوزه علاقه‌مند شدند و نیز موضوعات مورد تحقیق آن‌ها، جالب توجه است. از نظر جغرافیایی، دانشجویانی از سراسر کشور از دانشگاه تهران، دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه شاهد گرفته تا دانشگاه‌هایی مثل دانشگاه مازندران، دانشگاه زاهدان، دانشگاه تبریز و... موضوعات حوزه جامعه‌شناسی محیط‌زیست را به عنوان پایان‌نامه خود انتخاب می‌کنند. عناوین برخی از پایان‌نامه‌ها در مقطع دکتری و کارشناسی ارشد به شرح زیر می‌باشد: تالاب‌ها، پسماندهای الکترونیکی، مدیریت منابع آب کشاورزی، تغییرات آب‌وهوا، محیط‌زیست و گردشگری، مدیریت پسماند و تفکیک زباله، مدیریت پسماند در شهرک‌های صنعتی، انرژی‌های نو، مصرف انرژی خانگی، مصرف آب، سیلاب‌های شهری، آلودگی هوا، غذاهای ارگانیک، سیاست‌های مقابله با بحران‌ها، نهاد‌های مردمی و محیط‌زیست و... خوشبختانه این استقبال در مقطع دکتری نیز فزاینده است و اطلاعات شخصی نشان از پیشگامی گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور در این زمینه دارد.

از جمله شاخص‌های توسعه رشته‌های علمی، وجود منابع درسی و نیز انتشار مجلات علمی است. در زمینه مجله علمی نیز، مجله «جامعه و محیط‌زیست» به



عنوان مجله اختصاصی در حوزه جامعه‌شناسی محیط‌زیست، موفق به اخذ پروانه انتشار از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شده و با صاحب امتیازی دانشگاه مازندران، تارنمای آن فعال می‌باشد. امید است با انتشار دو شماره اول آن در تابستان ۱۳۹۴، شاهد موافقت وزارت علوم، تحقیقات و فناوری مبنی بر تایید وضعیت «علمی-پژوهشی» آن باشیم. استقبال صاحب‌نظران بزرگ جامعه‌شناسی محیط‌زیست از جمله رایلی دانلپ - بنیانگذار جامعه‌شناسی محیط‌زیست -، کوئیچی - رییس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی محیط‌زیست -، لوئیز اشمیت - معروف به مادر جامعه‌شناسی محیط‌زیست پرتغال -، ماتیوس گراوس و ... نسبت به راه اندازی این مجله تخصصی در ایران و قبول همکاری به عنوان عضو هیات تحریریه مجله، و نیز همکاری برخی از اندیشمندان داخلی بسیار دلگرم‌کننده و امیدبخش است.

در زمینه منابع فارسی مربوط به حوزه جامعه‌شناسی محیط‌زیست باید اظهار داشت که سه منبع درسی در دانشگاه‌های مختلف دنیا مورد استفاده قرار می‌گیرد و خوشبختانه هر سه این اثر توفیق ترجمه و طبع به زبان فارسی را پیدا نمودند که عبارتند از:

جان هانیگن (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی محیط‌زیست، ترجمه موسی عنبری و دیگران، انتشارات دانشگاه تهران.



فیلیپ ساتن (۱۳۹۲)، جامعه‌شناسی محیط‌زیست، ترجمه صادق صالحی، انتشارات سمت.

آلن اروین (۱۳۹۳)، جامعه‌شناسی و محیط زیست، ترجمه صادق صالحی، انتشارات دانشگاه مازندران.

سه کتاب فوق، در اختیار علاقه‌مندان فارسی زبان قرار گرفته است. اما بدیهی است نیاز علاقه‌مندان به مباحث نظری در زمینه جامعه‌شناسی محیط‌زیست بسیار وافر بوده و لازم است تا منابع بیشتری در این زمینه ترجمه و عرضه شود. در سطح بین‌المللی، انتشار کتب در حوزه جامعه‌شناسی محیط‌زیست نسبتاً زیاد است و لذا در صورت تاخیر در ترجمه متون، فاصله‌ها نیز افزایش خواهد یافت. به عنوان مثال، خانم آتنا فیشر جامعه‌شناس محیط‌زیست قصد دارد کتابی را در سال جدید منتشر نماید تحت عنوان «حفاظت محیط‌زیست شهری و مشارکت مدنی: چگونه کاشت درختان باعث توسعه دموکراسی می‌شود». ظاهراً، شهرداری نیویورک سیاست کاشت این تعداد درخت را در دستور کار قرار داده و خانم فیشر با تحلیل جامعه‌شناختی خود، ایده برقراری ارتباط بین کاشت درخت و دموکراسی را مطرح می‌کند. ترجمه و انتشار این کتاب - به ویژه برای شهرهای بزرگ ایران مثل تهران که با مشکل شدید آلودگی هوا مواجه می‌باشد - برای تشویق مردم به سیاست حمایت و کاشت درخت بسیار



ضروری و کاربردی است. امید است به جای سخنرانی‌های صرف و طرح مسئله، مدتی وقت صرف مبانی نظری و اندیشه‌ای حفاظت از محیط‌زیست شود تا نگرش‌ها و طرز تلقی‌ها در جهت حمایت بنیادی از محیط‌زیست تغییر یابد. مضافاً این که خانم فیشر بر اساس تجربه تاریخی و یافته‌های علمی، نیک می‌داند که برای حفظ محیط‌زیست، نمی‌توان چندان به دولت‌ها اعتماد کرد. درواقع، پشتوانه مردمی حمایت از محیط‌زیست همواره خود عامل محرک دولت‌ها بوده و درواقع، دولت‌ها خود، عمدتاً برای تحقق خواسته‌های مردم در زمینه حفظ و ارتقای محیط‌زیست دست به مشارکت می‌زنند. به عبارت دیگر، این که همه امیدها برای حفظ و حمایت از محیط‌زیست به دست‌های دولت دوخته باشد، امید چندان مبارکی نیست. هر چند که دولت‌ها به خاطر ابزارهای بی‌شماری که در اختیار دارند، در نظر و در مقام طرح، بسیار فعال‌اند و خود را حامی پر و پا قرص محیط‌زیست معرفی می‌کنند.

نظریه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست

هنگامی که روز زمین «دهه زیست‌محیطی» دهه ۱۹۷۰ را مطرح کرد، جامعه‌شناسان دریافتند که هیچ‌گونه نظریه‌ای برای هدایت آن‌ها به سوی درکی متمایز از رابطه بین جامعه و محیط‌زیست، در اختیار ندارند. درحالی که هر یک از پیشگامان کلاسیک جامعه‌شناسی - امیل دورکیم، کارل مارکس،



ماکس وبر - به‌نوعی یک بعد زیست‌محیطی تلویحی در کار خود داشتند، این وضعیت چندان برجسته نمی‌شد. آن هم به این دلیل عمده که مترجمان و مفسران آمریکایی، تبیین‌های ساختاری اجتماعی را بر تبیین‌های فیزیکی و زیست‌محیطی ترجیح می‌دادند (باتل، ۱۹۸۶: ۳۳۸). هر از چندگاهی، کارهای منفردی در ارتباط با منابع طبیعی و محیط‌زیست، آن هم عمدتاً در زمینه جامعه‌شناسی روستایی، آشکار می‌شد، اما این کارها هرگز در بدنه تراکمی کار ادغام نمی‌شد. در یک سبک مشابه، نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی، اعتراف‌نامه مختصری به گروه‌های محافظت از محیط‌زیست ارائه داده و مسئولیت کشف ریشه‌ها و اهمیت آن‌ها را به تاریخ‌دانان واگذار کردند. به تدریج وضعیت فرق کرده و امروزه، نظریه‌های متعددی در حوزه جامعه‌شناسی مطرح‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از: نظریه واقع‌گرایی انتقادی، نظریه ساختارگرایی، نظریه پارادایم نوین بوم‌شناختی، چرخه مستمر تولید، نظریه نوسازی بوم‌شناختی، نظریه نظم جهانی و نظریه جامعه مخاطره‌آمیز. امروزه، تلاش و کوشش جامعه‌شناسان محیط‌زیست در زمینه تولید مفاهیم و نظریه‌ها مستمر بوده و یکی از سمینارهای آتی که در آلمان برگزار می‌شود به بحث مفاهیم و نظریه‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست اختصاص دارد.



تغییرات آب‌وهوا و معرفی دو اثر برجسته جامعه‌شناختی

امروزه، مسئله تغییر آب‌وهوا، از نظر دانشمندان، دیگر مسئله‌ای احتمالی تلقی نمی‌شود که ممکن است در آینده‌ای دور اتفاق افتد، بلکه آنان معتقدند که این پدیده اکنون در حال وقوع است. این اعتقاد علمی حتی از مجامع علمی نیز فراتر رفته و وارد زندگی مردم عادی شده است. در حقیقت، گسترش باور عمومی نسبت به بروز تغییرات آب‌وهوا در حدی است که وقتی این پدیده مطرح می‌شود، تک تک افراد جامعه تجربه خود را در این زمینه به خاطر می‌آورند و برخلاف زمان‌های دور، دیگر نیاز چندانی به استدلال‌های علمی برای اثبات آن احساس نمی‌شود.

نتایج مطالعات علمی که تاکنون انجام شده، به اثبات رسانده‌اند که عوامل انسانی از طریق صنعتی شدن و توسعه صنعتی و با انتشار گازهای گلخانه‌ای در بروز پدیده تغییرات آب‌وهوا نقش دارند و خود تحت تاثیر نسبتاً شدید تغییرات آب‌وهوایی قرار می‌گیرند. با توجه به تاثیر اجتماعات انسانی بر پدیده تغییرات آب‌وهوا و همچنین تاثیرپذیری از آن، ضرورت توجه علوم اجتماعی به این مسئله بیشتر می‌شود.



الف. جان اوری و کتاب «تغییرات آب‌وهوا و جامعه»

کتاب تغییرات آب‌وهوا و جامعه برای نخستین بار در سطح بین‌المللی، به بررسی اهمیت رفتار انسانی جهت درک علل و پیامدهای تغییرات آب‌وهوا و نیز ارزیابی شیوه‌های مختلف عکس‌العمل در برابر این تغییرات می‌پردازد. جان اوری نویسنده کتاب - استاد برجسته و معروف جامعه‌شناسی از دانشگاه لنکستر انگلستان - دارای شهرت و آوازه جهانی است و این مسئله به همراه ویژگی‌های خاص کتاب سبب شده است تا کتاب به یکی از متون مهم دانشگاهی درسی تبدیل شود. اوری برای نخستین بار از نگاه جامعه‌شناختی و به‌طور کلی‌تر، از نگاه علوم اجتماعی به مسئله تغییرات آب‌وهوا پرداخته است. به زعم او، تغییرات آب‌وهوا علاوه بر محیط‌زیست، نهادهای اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و در عین حال، از نهادهای اجتماعی نیز تأثیر می‌پذیرد. به همین دلیل، در این کتاب سعی کرده است تا با محوریت اجتماعی - به درک معنی فاجعه کربنی که جامعه امروز ما را احاطه کرده و نیز به بررسی امکان جامعه فراکربن کمک نماید. به زعم نویسنده، تاکنون عمدتاً علوم طبیعی و زیست‌محیطی به مسئله تغییرات آب‌وهوا پرداختند و از میان رشته‌های مختلف علوم انسانی تنها علوم اقتصادی آن هم صرفاً از ابعاد اقتصادی به این مسئله پرداخت. بنابراین، اهمیت جنبه‌های اجتماعی مسئله تغییرات آب‌وهوا



لازم می‌دارد تا از نگاه جامعه‌شناختی و نیز علوم اجتماعی به مسئله مذکور پرداخته شود. به همین دلیل، جان اوری در این کتاب، علاوه بر علوم اقتصادی و علوم زیست‌محیطی، از نگاه و بینش علوم اجتماعی نیز به مسئله تغییرات آب‌وهوا می‌پردازد. در واقع، کتاب تغییرات آب‌وهوا و جامعه سعی دارد تا جنبه «اجتماعی» را در مرکز تجزیه و تحلیل تغییرات آب‌وهوا قرار داده و درعین حال، به ارزیابی آینده‌های جایگزین پردازد. این کتاب اهمیت رفتارهای اجتماعی در برابر نظام‌ها را نشان می‌دهد. به زعم نویسنده، در قرن سرنوشت‌ساز بیستم، انواع مختلف نظام‌های مرتبط با کربن بالا ایجاد شدند و این امر باعث تثبیت رفتارهای اجتماعی با کربن بالا، افزایش رشد جمعیت و افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای شده که خود باعث بروز پدیده تغییرات جهانی آب‌وهوا گردیده و پیامدهای آن از قبیل افزایش سطح آب دریا، خشکسالی، سیل و... پیامدهای اجتماعی مخربی را به همراه داشته است. این واقعیت‌های زیست محیطی، نیازمند تجزیه و تحلیل جامعه‌شناختی بوده که مولف پرآوازه کتاب به‌خوبی از عهده آن برآمده است.

از جمله دیگر مزیت‌های اساسی کتاب این است که برخلاف سایر کتب علوم اجتماعی، صرفاً بر بررسی علل اجتماعی و فرهنگی بروز و استمرار این پدیده و تجزیه و تحلیل آن‌ها اکتفاء نکرده، بلکه به راه‌حل‌ها و جایگزین‌های



احتمالی نیز پرداخته است. به عبارت دیگر، کتاب جان اوری به بررسی این امر نیز می‌پردازد که در این قرن جدید، چگونه می‌بایست این نظام‌های اجتماعی نیز تغییر یابند و از نظام‌های با کربن بالا به سمت نظام‌های با کربن پایین حرکت کنند. دانشمندان پیشنهادات زیادی را در مورد نحوه نوآوری برای دستیابی به چنین نظام‌های با کربن پایین مطرح نموده‌اند و نویسند معتقد است که چنین انتقالی در سطح جامعه نیز می‌بایست هرچه زودتر صورت پذیرد. البته مولف توجه می‌دهد که سناریوهای مختلفی در مورد انواع آینده‌ی محتمل برای نیمه‌ی این قرن طراحی شده است و هر کدام از این سناریوها هزینه‌های بسیار زیادی را برای زندگی اجتماعی دربردارند که تحلیل اجتماعی و اتخاذ بینش جامعه‌شناختی می‌تواند نقش موثری در کاهش این هزینه‌ها داشته باشد.

بدین ترتیب، کتاب تغییرات آب و هوا و جامعه تلاش می‌کند تا جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی را نیز به‌عنوان یک علم مسلط در تجزیه و تحلیل تغییرات آب و هوا مطرح نماید. جامعه‌شناسی وقت زیادی را صرف مطالعه و بررسی ماهیت جوامع نموده و تفکر و تجزیه و تحلیل‌های جامعه‌شناختی این کتاب می‌تواند در سیاست‌های مقابله با تغییرات آب و هوا و فرهنگ‌سازی در جامعه نقش بسیار موثری ایفاء نماید.



ب. آنتونی گیدنز و کتاب «سیاست‌های مقابله با تغییرات آب‌وهوا»

کتاب گیدنز به عنوان یک اثر جامعه‌شناختی و تحت عنوان «سیاست‌های مقابله با تغییرات آب‌وهوا» مشتمل بر نه فصل است و همان‌طور که در پشت جلد چاپ اول آن پیش‌بینی شده بود، به یک اثر کلاسیک در این زمینه تبدیل شده است.

فصل اول تحت عنوان «تغییرات آب‌وهوا، خطر و مخاطره» نامگذاری شده است. در این فصل، گیدنز ابتدا به ریشه تاریخی بحث تغییرات آب‌وهوا و دانشمندان فعال در این زمینه می‌پردازد و نشان می‌دهد که دمای کره زمین چه روندی را طی کرده است. از جمله گروه‌های فعال در اینجا، گروه کارشناسان بین‌دولتی است که از سال ۱۹۸۸ به این سو با جمع‌آوری اطلاعات و ارائه آن به مردم، بسیار تاثیرگذار بوده است. این گروه سناریوهای متفاوتی را برای آینده ترسیم می‌کند که محتمل‌ترین آن نشان می‌دهد رشد جمعیت کنترل می‌شود، استفاده از سوخت‌های فسیلی تداوم می‌یابد، استفاده از انرژی پاک رواج می‌یابد و دمای جهان بیش از ۴ سانتی‌گراد افزایش می‌یابد. نویسنده، در ادامه فصل به نظرات مخالفان این گروه مثل فرد سینگر و دنیس آوری اشاره می‌کند که معتقدند افزایش دمای زمین چیز جدیدی نیست و گروه مذکور اطلاعات را به شکل گزینشی ارائه می‌کند.



عنوان فصل دوم کتاب «اتمام انرژی و از کار افتادن ماشین» است. در این فصل از انرژی، به ویژه نفت و ذغال سنگ صحبت می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه انرژی، روابط سیاسی میان استعمارگران و مستعمرات را شکل داده است. پس از شکل‌گیری سازمان اپک، کشورهای تولیدکننده نفت تلاش کردند قیمت نفت را افزایش دهند. در این میان، جنگ میان اعراب و اسرائیل به بحران نفتی انجامید. در نتیجه بسیاری از کشورها تلاش کردند از دیگر انرژی‌ها استفاده کنند. مثلاً سوئد برای کاهش وابستگی به نفت برنامه‌هایی را اجرا کرد، دانمارک به نیروگاه‌های بادی روی آورد و برزیل در سوخت‌های زیستی سرمایه‌گذاری کرد. از نظر مصرف نفت و گاز، چین پس از آمریکا در مقام دوم قرار دارد. این کشور نیز همان سیاست‌های سلطه‌گرانه استعمار را دنبال می‌کند. هند هم به خاطر پیشرفت‌های اقتصادی به نفت بیشتر نیاز دارد. از طرف دیگر، تولید ارزان قیمت خودروی تاتانانو، باعث شده است که میلیون‌ها هندی صاحب خودرو شوند و مصرف نفت افزایش یابد.

فصل سوم کتاب را گیدنز «جنبش سبز و بعد از آن» نام می‌نهد. این فصل درباره نحوه شکل‌گیری جنبش سبز و فعالیت‌های آن است. از نظر سابقه و ریشه تاریخی، هنری دیوید تورو، فیلسوف آمریکایی، مدنیت را ترک کرد و دو سال در کنار دریاچه والدن زندگی کرد. در واقع، این دریاچه محل تولد



جنبش سبز است. در سال ۱۸۹۲، تحت تاثیر اندیشه‌های تورو و امرسون، انجمن سیرا تاسیس شد که هدف آن حفاظت از حیات وحش و مخالفت با سدسازی بود. بعدها نازی‌ها، با تصویب قانون «حفاظت از طبیعت رایش»، از این جنبش حمایت کردند. در ادامه این فصل، گیدنز برای مبارزه موثر با تغییرات اقلیم، راهکارهایی را مطرح می‌کند که برخی از آن‌ها عبارتند از: دولت باید از گروه‌های طرفدار محیط‌زیست حمایت کند؛ فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی همگرا شوند؛ گرمایش زمین و آثار مصیبت‌بار آن مورد توجه قرار گیرد؛ پاسخ به تغییرات اقلیم باید جزء فعالیت‌های فراحزبی قرار گیرد و کشورهای در حال توسعه حق دارند پیشرفت کنند، حتی اگر باعث افزایش آلاینده‌ها شوند.

فصل چهارم کتاب به نام «سابقه بررسی، تاکنون» می‌باشد. این فصل به تجربه کشورها در کاهش تولید آلاینده‌ها می‌پردازد. یکی از کشورهای موفق در این زمینه سوئد است که پس از تحریم نفتی اپک، به انرژی هسته‌ای و برق روی آورد و در نتیجه، در دهه ۱۹۸۰ مصرف نفت را تا ۵۰ درصد کاهش داد. این کشور می‌خواهد تا سال ۲۰۲۰ اولین اقتصاد بی‌نیاز به نفت باشد. همچنین این کشور یکی از شش کشور اروپایی است که بر تولید کربن مالیات بست. این اقدام، به اضافه استفاده از انرژی هسته‌ای، باعث شد تا مقدار انتشار آلاینده‌های



این کشور بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ یک سوم کاهش یابد. آلمان نیز در این زمینه موفق عمل کرده است. این کشور میزان برق حاصل از منابع تجدیدپذیر را از ۶٫۳ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۱۴ درصد رسانده است. هم‌اکنون ۲۰۰۰۰ توربین بادی در آن کار می‌کنند و ۶ درصد انرژی آن را تولید می‌کنند. دیگر کشورهای فعال در این زمینه ایسلند، نیوزلند، نروژ و دانمارک است.

فصل پنجم کتاب تحت عنوان «بازگشت به برنامه‌ریزی» عنوان‌گذاری شده است. استدلال اصلی این فصل آن است که برای مقابله موثر با تغییرات آب‌وهوا، دولت‌ها باید دوباره برنامه‌ریزی را از سر بگیرند. از جمله وظایف دولت‌ها در این زمینه عبارتند از: دولت باید برای دو یا سه دهه آینده برای تغییر جهت‌گیری برنامه‌های درازمدتی را به اجرا درآورد و همگرایی اقتصادی و سیاسی را بالا ببرد. این دو مهم‌ترین نیروهای موثر بر سیاست انرژی و تغییرات اقلیم هستند؛ باید مسئله تغییرات را در صدر برنامه‌های سیاسی خود قرار دهد، نه این که فقط در موسم انتخابات آن را مطرح سازد؛ باید با شرکت‌هایی که مانع ابتکار می‌شوند، برخورد کند و حتی از قدرت آن‌ها برای حل این مشکل استفاده کند؛ دولت‌ها باید ما را آماده سازند تا با پیامدهای تغییرات آب‌وهوا به‌طور مناسب برخورد کنیم. گیدنز در پایان این فصل به نقش کارآفرینان اشاره می‌کند. کارستد سوئدی در این زمینه جایگاه



خاصی دارد. وی خودروهای اتانول‌سوز را وارد سوئد کرد و جایگاه‌های سوخت را برای عرضه سوخت تشویق کرد. جایگاه‌هایی که این ماده را عرضه می‌کنند در سال ۲۰۰۲، ۴۰ مورد و در سال ۲۰۰۷، ۱۰۰۰ مورد بود.

فصل ششم این کتاب با نام «فناوری‌ها و مالیات‌ها» می‌باشد. گیدنز در این فصل از تاثیر فناوری و اعمال مالیات بر کربن سخن می‌گوید و می‌نویسد که هیدروژن به عنوان یک منبع انرژی تجدیدپذیر، می‌تواند به ما در کاهش آلودگی هوا کمک کند. این عنصر بیش از عناصر دیگر در طبیعت یافت می‌شود و یک منبع پایان‌ناپذیر است و ضمناً هیچ نوع گاز گلخانه‌ای تولید نمی‌کند. گیدنز می‌نویسد یکی دیگر از راه‌های کاهش آلاینده‌ها، اعمال مالیات بر کربن است. مالیات مستقیم بر کربن را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: مالیاتی که تمام یا بخشی از آن صرف اهداف زیست‌محیطی می‌شود، و مالیاتی که هدفش اثرگذاری بر رفتار افراد به منظور سازگاری با این اهداف است. مثلاً، مالیاتی که برای گسترش فناوری‌ها در زمینه منابع تجدیدپذیر هزینه می‌شود، در مقوله اول قرار می‌گیرد و مالیاتی که هدفش تشویق مردم به استفاده از خودروهای کم مصرف است، در مقوله دوم جای می‌گیرد.

فصل هفتم کتاب حاضر به مسئله «سیاست‌های انطباق» اختصاص یافته است. نویسنده در این فصل به مسائل انطباق با پیامدهای تغییرات آب‌وهوا در اروپا



می‌پردازد. انطباق به منظور تشخیص و پاسخ‌گویی به مخاطره‌ها به کار می‌رود. گیدنز معتقد است برای ترویج انطباق، حکومت‌ها باید خلاقیت و نوآوری را در جامعه مدنی تشویق کنند. مشارکت شهروندان در اینجا ضروری است. هر کشوری با توجه به الگوی آب‌وهوایی و موقعیت جغرافیایی خود، فعالیت‌های متفاوتی را برای دستیابی به انطباق انجام دهد. اولین قدم در سیاست انطباق، ترسیم نقشه محلی و ملی هر کشور است. سپس او به مسئله انطباق در جهان سوم می‌پردازد و بنگلادش را به عنوان یکی از کشورهای موفق در این زمینه معرفی می‌کند. مردم بنگلادش سدها و دیواره‌هایی می‌سازند، روش‌های کشاورزی خود را تغییر می‌دهند و دانش خود را با دیگر کشورهای فقیر در میان می‌گذارند. اندیشه باغ‌های شناور ابتدا در بنگلادش مطرح شد که هزینه چندان‌ی ندارد و در آن، محصولات می‌توانند بر روی جلبک‌های آبی رشد کنند.

فصل هشتم کتاب تحت عنوان «مذاکرات بین‌المللی، اتحادیه اروپا و بازار کربن» است. گیدنز در این فصل به نقش مذاکرات بین‌المللی، اتحادیه اروپا و بازار کربن در کاهش انتشار آلاینده‌ها اشاره می‌کند. اولین نشست جهانی در این باره، نشست ریو بود که در آن همه کشورهای شرکت‌کننده پذیرفتند که هر سال مقدار آلاینده‌های خود را محاسبه و گزارش کنند. مذاکرات کیوتو نیز



در سال ۱۹۹۷ در ژاپن برگزار شد و بیشتر کشورهای توسعه‌یافته معاهده آن را امضاء کردند. روسیه که در سال ۱۹۹۰، ۱۷ درصد از کل آلاینده‌ها را تولید می‌کرد، ابتدا با آن مخالفت کرد ولی سرانجام در سال ۲۰۰۴ آن را امضاء کرد. دولت بوش که سخت تحت تاثیر لابی‌های صنعتی قرار داشت با پروتکل ریو مخالفت کرد. استدلال وی این بود که اگر آمریکا آلاینده‌های خود را کاهش دهد، نمی‌تواند با اقتصاد چین رقابت کند. نویسنده در ادامه این فصل می‌افزاید که اتحادیه اروپا در کاهش آلاینده‌ها پیشگام است و طرح‌هایی بدین منظور به اجرا درآورده است. در قالب این طرح‌ها، تا سال ۲۰۲۰ باید دانمارک، ایرلند و لوکزامبورگ ۲۰ درصد، بریتانیا و سوئد ۱۶ درصد و آلمان و فرانسه نیز ۱۴ درصد از آلاینده‌های خود را نسبت به سال ۱۹۹۰ کاهش دهند.

فصل نهم که فصل پایانی کتاب می‌باشد تحت عنوان «ژئوپولیتیک تغییرات آب‌وهوا» است. از جمله موضوع‌های مورد بحث در این فصل، مسئله یک میلیارد فقیر در جهان و نقش سازمان ملل و مسئله نفت است. گیدنز می‌گوید که تاثیر آلاینده‌های کشورهای صنعتی، در کشورهای فقیر بیشتر احساس می‌شود و در نتیجه، کشورهای توسعه‌یافته موظف هستند که به فقرا کمک کنند. فقر شدید تهدیدی برای صلح جهانی است و سطح مخاطره را هم در کشورهای صنعتی بالا می‌برد. «اعلامیه هزاره» سازمان ملل وعده داده است که



برای آزادی هم‌نوعان از اوضاع غیرانسانی و نکبت‌بار فقر شدید، از هیچ کوششی دریغ نکند. در ادامه، نویسنده به تاثیر منفی نفت بر کشورهای تولیدکننده و نظام جهانی اشاره می‌کند. کشورهای تولیدکننده، با تکیه بر درآمدهای نفتی از مالیات بی‌نیاز می‌شوند و در نتیجه، به خواسته‌های سیاسی مردم پاسخ درستی نمی‌دهند. از طرف دیگر، کشورهای صنعتی نیز برای حفظ ثبات بازار انرژی، از نظام‌های دیکتاتوری حمایت می‌کنند. بخش پایانی کتاب هم به نتیجه‌گیری اختصاص یافته و در آن گیدنز مطالب مطرح‌شده در فصول قبل را به‌طور خلاصه بیان و سپس، نتیجه‌گیری‌های خود را مطرح می‌کند.

جمع‌بندی

جامعه‌شناسی محیط‌زیست به عنوان یک شاخه تخصصی در اجتماع علمی بین‌المللی نزدیک به نیم قرن فعال است و از سال ۱۹۷۱ جایگاه مستقل و رسمی در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی یافته است. کار گروه ۲۴ این انجمن به «جامعه و محیط‌زیست» اختصاص دارد و مجله «انجمن جامعه‌شناسی محیط‌زیست» به‌صورت فصلی و نیز ماهنامه به‌طور مرتب منتشر می‌شود. اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی محیط‌زیست هر دو سال در قالب گردهمایی و هر چهار سال در قالب کنگره انجمن گرد هم می‌آیند. انتخابات انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی محیط‌زیست هر چهار سال یک‌بار برگزار می‌شود. جامعه‌شناسی



محیط‌زیست در ایران جوان است و درعین‌حال، استقبال جامعه‌شناسان جوان و آینده‌دار نیز نشان از رشد و توسعه علمی آن دارد. درحالی‌که درس جامعه‌شناسی محیط‌زیست در دوره کارشناسی علوم اجتماعی مدت‌هاست که تدریس می‌شود، امید است در مقطع کارشناسی ارشد نیز به زودی درس جامعه‌شناسی محیط‌زیست برای علاقه‌مندان ارائه شود و شاید این بار نیز، این مهم با پیشگامی مدیر معزز و گروه محترم علوم اجتماعی دانشگاه مازندران محقق شود. درحال حاضر، مشکلات محیط‌زیستی متعددی در کشور وجود دارد (از قبیل آلودگی هوا، پسماند، بازیافت، مسئله آب، تالاب‌ها و ...) که لازم می‌دارد مثل همه جاهای دنیا علم بین رشته‌ای جامعه‌شناسی محیط‌زیست به آن‌ها بپردازد.





جامعه‌شناسی زیست‌محیطی^۱

«رایلی دانلپ» و «برنت مارشال»، ترجمه سرور بهروش^۲

بدون شک مشکلات زیست‌محیطی یکی از دغدغه‌های عمده بشریت در قرن بیست و یکم خواهد بود و آشکار شده است که جامعه‌شناسان می‌توانند نقش مهمی در شفاف کردن مشکلات و اقداماتی داشته باشند که برای مقابله با آنها نیاز است. از آن جایی که مطالعهٔ معضلات زیست‌محیطی به‌طور ذاتی مساله‌ای میان‌رشته‌ای است که در گسترهٔ علوم اجتماعی و همچنین علوم انسانی قرار می‌گیرد، نقش حیاتی علوم اجتماعی عموماً و جامعه‌شناسی به‌طور خاص فزاینده شناخته می‌شود. این امر از آگاهی فزاینده از این واقعیت ریشه می‌گیرد که

^۱ Riley E. Dunlap and Brent K. Marshall, "Environmental Sociology." pp. 329-240 in Clifton D. Bryant and Dennis L. Peck (eds.), *21st Century Sociology: A Reference Handbook*, Vol. 2. Thousands Oaks, CA: Sage, 2007.

^۲ دانشجوی کارشناسی پژوهشگری علوم اجتماعی - دانشگاه تهران



مشکلات زیست‌محیطی به‌طور بنیادین مشکلات اجتماعی هستند که از رفتار اجتماعی انسان ناشی می‌شوند و به دلیل تاثیرشان بر انسان‌ها (در کنار گونه‌های دیگر موجودات) پروبلماتیک هستند و حل این مشکلات نیازمند تلاش‌های جامعه‌ی است. بنابراین، جای تعجب نیست که جامعه‌شناسان در دهه‌های اخیر، علاقه‌ بسیاری نسبت به مشکلات زیست‌محیطی نشان داده‌اند و در نتیجه جامعه‌شناسی زیست‌محیطی به حوزه‌ای شناخته‌شده تبدیل شده است. البته بررسی جامعه‌شناختی مشکلات زیست‌محیطی به‌راحتی صورت نگرفت و این حوزه، حوزه‌ای نسبتاً تازه است.

اگرچه قبل از دهه ۷۰ هم توجه پراکنده به موضوعات شهری و منابع طبیعی وجود داشت اما جامعه‌شناسی زیست‌محیطی در دهه ۷۰ به عنوان پاسخ جامعه‌شناسی به ظهور مشکلات زیست‌محیطی در برنامه کار عمومی شکل گرفت. درابتدا، جامعه‌شناسان تمایل داشتند توجه خود را به تحلیل پاسخ جامعه‌ی به مشکلات زیست‌محیطی محدود کنند به جای این که همان مشکلات را بررسی کنند. اما به تدریج، جامعه‌شناسان توجه بیشتری به مشکلات زیست‌محیطی کردند، بعضی فراتر از آگاهی محیط‌زیستی جامعه‌ی رفتند تا روابط زیربنایی میان جوامع مدرن و صنعتی و محیط‌زیست بیوفیزیکی



که در آن‌ها ساکن هستند. نتیجه آن ظهور جامعه‌شناسی زیست‌محیطی به عنوان حوزه جدیدی از پژوهش است.

این فصل به بررسی اجمالی و لزوماً گزینشی این حوزه نسبتاً جدید می‌پردازد. ما به‌طور خلاصه به این بحث می‌پردازیم که چرا و چگونه جامعه‌شناسی زیست‌محیطی نشان‌دهنده حرکت بزرگی از غفلت سنتی نسبت به پدیده زیست‌محیطی است، نهادینه‌شدن این حوزه را توصیف می‌کنیم، کانون‌های اصلی زیست‌محیطی را بررسی می‌کنیم و تاکیده‌های تحقیقات اولیه و اخیر را مرور می‌کنیم. اولین تکیه‌گاه‌های تحقیقات بیشتر شامل تحلیل آگاهی جمعی از مسائل زیست‌محیطی می‌شد درحالی که اخیراً به این موضوعات اهمیت داده می‌شود اما علاوه‌براین بخش قابل توجهی به دلایل، نتایج و راه‌حل‌های مشکلات زیست‌محیطی اختصاص داده شده است.

جامعه‌شناسی زیست‌محیطی و رشته جامعه‌شناسی

برخلاف جامعه بزرگ‌تر، جامعه‌شناسی غالب در دهه ۷۰ تقریباً غافل از مشکلات زیست‌محیطی بود. این بی‌توجهی از دوره طولانی غفلت از مسائل زیست‌محیطی ناشی می‌شد که بواسطه زمینه جمعی‌ای شکل گرفته بود که در آن جامعه‌شناسی و سنت‌های منحصربه‌فرد آن بسط یافته بود. تاکید دورکیمی‌ها بر توضیح پدیده اجتماعی در قالب «واقعیت‌های اجتماعی» دیگر



در کنار بیزاری از جبرگراییِ افراطیِ بیولوژیکی و جغرافیایی باعث شد جامعه‌شناسان جهان بیوفیزیکال را نادیده بگیرند. برای مشروعیت‌بخشیدن به جامعه‌شناسی به‌مثابهٔ یک علم فاصله‌گرفتن از تبیین تفاوت‌های نژادی و فرهنگی در قالب عوامل زیستی و جغرافیایی به ترتیب بسیار اهمیت داشت. در فرایند شکل‌گیری تبیین‌های متمایز اجتماعی برای پدیده‌های جامعی، جامعه‌شناسی جبرگرایی‌های قدیمی‌تر را با جبرگرایی اجتماعی-فرهنگی جایگزین کرد. برای مثال، تا دههٔ ۷۰، جامعه‌شناسان کشاورزی معتقد بودند نادرست است که از عواملی مثل نوع خاک و میزان بارش برای تبیین انتخاب بین حفاظت از خاک یا استفادهٔ انرژی مرزعه استفاده کرد چرا که آن‌ها متغیرهای اجتماعی نبودند.

ظهور جامعه‌شناسی در دوره‌ای که رشد و رفاه بی‌سابقه، محدود شدن فراوانی منابع و پیشرفت تکنولوژی را غیرقابل‌باور می‌کرد و رشد شهری‌شدن که ارتباط مستقیم با محیط‌زیست طبیعی را کاهش می‌داد، سنت‌های این رشته را قوی ساخت. درحالی‌که جوامع مدرن و صنعتی به‌طور فزاینده‌ای از جهان بیوفیزیکال جدا می‌شدند، جامعه‌شناسی ادعا کرد که ویژگی‌های منحصربه‌فرد انسان خردورز یعنی زبان، تکنولوژی، علم و به‌طور کلی‌تر فرهنگ، این جوامع



را از محدودیت‌های طبیعت آزاد می‌کند و بنابراین بی‌میل به تصدیق ارتباط جامعوی محدودیت‌های بوم‌شناختی بود.

براساس غفلت جامعه‌شناسی از محیط‌زیست بیوفیزیکال و تمایل به مساوی قراردادن محیط‌زیست با زمینه اجتماعی پدیده مورد مطالعه، جای تعجب نیست که تلاش برای به‌وجود آوردن جامعه‌شناسی زیست‌محیطی به عنوان حوزه پژوهش، شامل نقد بی‌توجهی جامعه آکادمیک به مسائل زیست‌محیطی بود. تلاش دانلپ و «کاتن»^۱ برای تعریف و حوزه جامعه‌شناسی زیست‌محیطی همراه با توضیح و نقد پارادایم آزادانگاری^۲ انسانی بود که جامعه‌شناسی معاصر بر اساس آن بنیان نهاده شده بود. اگرچه نمی‌توان انکار کرد انسان‌ها بدون شک گونه‌ای استثنایی هستند، این تحلیل از این بحث می‌کرد که توانایی و مهارت‌های خاص انسانی به‌رحال در آزاد نگه‌داشتن انسان‌ها از محدودیت‌های محیط‌زیست بیوفیزیکال شکست می‌خورند. در نتیجه، کاتن و دانلپ به جای این پارادایم دیدگاه تعدیل‌شده بوم‌شناختی را به عنوان پارادایم جدید بوم‌شناختی پیشنهاد کردند که وابستگی اکوسیستمی جوامع انسانی را به رسمیت می‌شناسند.

^۱ Cotton

^۲ باور به اینکه رابطه انسان و محیط‌زیست طبیعی بی‌اهمیت است چرا که انسان‌ها از نیروهای زیست‌محیطی «آزاد» و قادر به هماهنگی با تغییرات فرهنگی هستند.



درخواست جایگزینی پارادایم غالب جامعه‌شناسی با رویکردی بیشتر بوم‌شناسانه به‌عنوان یکی از ویژگی‌های نسبتاً مورد مناقشه جامعه‌شناسی تایید شده است. هنگامی که آزادانگاری زیربنایی جریان غالب جامعه‌شناسی به‌طور فزاینده شناخته‌شد، درخواست برای به‌کارگیری پارادایمی بوم‌شناختی به دلیل تلاش‌های منحرف‌شده‌ی عده‌ای برای پیاده‌کردن رویکردهای نظری غالب در جامعه‌شناسی زیست‌محیطی مورد نقد قرار گرفت. به‌هرحال، جامعه‌شناسان زیست‌محیطی به‌سرعت در حال تولید بدنه‌ی روبه‌گسترش ادبیات تجربی درباره‌ی روابط بین متغیرهای جامعه‌ی و زیست‌محیطی هستند که به‌طور مشخص تابوی ضدتقلیل‌گرایی دورکیم را نقض می‌کنند و ادبیات نظری‌ای که نمایانگر تلاش‌هایی در جهت شکل‌گیری نظریه‌های بوم‌شناسانه‌اند روی فرضیه‌های آزادی‌انسان پایه‌گذاری نشده‌اند. هردوی این تمایلات بازتابی از کاهش اعتبار آزادانگاری در تفکر درون مرزهای جامعه‌شناسی هستند.

تمرکز زیست‌محیطی رشته

چه جامعه‌شناسی زیست‌محیطی را به‌عنوان تلاشی محدود برای مطالعه‌ی روابط جامعه‌ی-زیست‌محیطی بدانیم و چه به‌طور گسترده‌تر آن را دربرگیرنده‌ی هر کار جامعه‌شناسانه روی موضوعات زیست‌محیطی تعریف کنیم، آنچه جامعه‌شناسی زیست‌محیطی را به‌عنوان حوزه‌ای متمایز مشخص می‌کند



تمرکز آن بر محیط‌زیست بیوفیزیکال است. اگرچه محیط‌زیست پدیده‌ی شدیداً پیچیده‌ای است که قابلیت برای مفهوم‌سازی و عملیاتی‌شدن به شیوه‌های گوناگون را دارد. همین امر باعث شکل‌گیری تمرکزات متنوع در آثار جامعه‌شناسان زیست‌محیطی می‌شود. یکی از راه‌های فهم این تنوع به رویکرد بوم‌شناسان برمی‌گردد که محیط‌زیست بیوفیزیکال خدمات بسیاری برای انسان‌ها انجام می‌دهد. با پذیرش ساده‌سازی بیش‌ازحد می‌توان این خدمات بی‌شمار را در سه دسته کلی کارکردهای محیط‌زیست یا به‌طور دقیق‌تر اکوسیستم برای جوامع انسانی و گونه‌های دیگر قرار داد. با به‌کارگیری این رویکرد بوم‌شناسانه، می‌توانیم جنبه‌های گوناگونی که جامعه‌شناسان بررسی می‌کنند را برجسته کنیم و همچنین بعضی از روندهای کلی تغییر این تمرکزات را در طول زمان مورد توجه قرار دهیم.

برای شروع، محیط‌زیست منابع ضروری برای زندگی ما را فراهم می‌کند، مخصوصاً آب و هوای تمیز، غذا و سرپناه. بنابراین، بوم‌شناسان محیط‌زیست را به عنوان بنیان بقای جوامع انسانی می‌دانند و می‌توان آن را به عنوان «منبع تامین» منابع طبیعی هم دانست. بسیاری از جامعه‌شناسان زیست‌محیطی بر مسائل پیرامون استخراج، حمل، استفاده و حفاظت از منابعی مثل سوخت‌های فسیلی، جنگل‌ها و شیلات تمرکز می‌کنند. دوم، در فرایند مصرف منابع، انسان‌ها مانند



تمام گونه‌ها، ضایعات تولید می‌کنند. البته انسان‌ها کمیت بسیار بیشتر و تنوع گسترده‌تری از ضایعات نسبت به هر گونه دیگری تولید می‌کنند. محیط‌زیست باید به عنوان مخزن ضایعات عمل کند و یا ضایعات را جذب کند و یا آن‌ها را در قالب موادی مفید یا حداقل با ضرری کمتر تولید کنند. هنگامی که ضایعات بیشتر از توانایی محیط‌زیست برای جذب آن‌ها می‌شود، آلودگی حاصل می‌شود. تعداد روبه‌رشدی از جامعه‌شناسان زیست‌محیطی فرایند اجتماعی مربوط به مشکلات آلودگی را که شامل تولید آلودگی و نتایج اجتماعی آن می‌شود بررسی می‌کنند. در نهایت، انسان‌ها، مانند تمامی موجودات، باید مکانی برای زندگی داشته باشند و محیط‌زیست برای ما خانه‌ای فراهم می‌کند که در آن زندگی کنیم، کار کنیم و به سفر و تفریح در آن پردازیم. در کلی‌ترین فهم، سیاره زمین برای گونه ما خانه فراهم می‌کند. بنابراین، کارکرد سوم محیط‌زیست فراهم کردن «فضای زندگی» یا محل سکونت برای جمعیت انسانی و دیگر گونه‌هاست. جامعه‌شناسان زیست‌محیطی بر مسائل گوناگون فضای زندگی تمرکز کرده‌اند که به‌طور سنتی شامل مسکن، طراحی شهری و اخیراً مسائل کلان مانند تأثیرات جنگل‌زدایی، بیابان‌زایی و تغییرات آب‌وهوایی بر محل سکونت و زیستگاه انسانی می‌شود.



هنگامی که انسان‌ها از توانایی محیط‌زیست در برآورده کردن این سه کارکرد بیش‌ازحد استفاده می‌کنند، «مشکلات زیست‌محیطی» در قالب آلودگی، کمبود منابع و ازدحام جمعیت ظاهر می‌شود. علاوه‌براین، محیط‌زیست باید تمامی این سه کارکرد را برای انسان‌ها اجرا کند زیرا هنگامی که محیط‌زیست موردنظر را برای یکی از کارکردهای آن استفاده کنند، توانایی محیط‌زیست در برآورده کردن دو کارکرد دیگر مختل می‌شود. اختلال در کارکردهای اکوسیستم ممکن است مشکلات پیچیده‌تر زیست‌محیطی را رقم بزند. ناسازگاری کارکردی بین کارکردهای فضای زندگی و انبار ضایعات بودن محیط زیست آشکارند: برای مثال، استفاده از یک منطقه به عنوان محل دفن زباله، آن را فضایی نامناسب برای زندگی می‌سازد. همان‌طور که، اگر مواد خطرناک از مخزن زباله خارج شوند و آب یا خاک را آلوده کنند، آن منطقه دیگر به عنوان مخزنی برای نوشیدن آب یا محصولات کشاورزی به کار نمی‌آید. در نهایت، تغییر دادن زمین‌های کشاورزی یا جنگل‌ها به بخش‌های مسکونی فضای زندگی بیشتری برای افراد به وجود می‌آورد اما به معنای زیرپا گذاشتن کارکرد منشاء غذا، چوب و محل سکونت برای حیات وحش است.



جداکردن این سه کارکرد فهم مناسبی از سیر تکاملی مشکلات زیست‌محیطی و گسترش تمرکز جامعه‌شناسی زیست‌محیطی به دست می‌دهد. در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، هنگامی که در آمریکا، آگاهی از مشکلات زیست‌محیطی به سرعت در حال رشد بود، توجه اولیه به سوی آلودگی آب‌وهوا و اهمیت حفاظت از مناطق طبیعی زیبا و تفریحی بود. کارهای اولیه جامعه‌شناسی روی این موضوعات متمرکز بودند. بحران انرژی ۱۹۷۴-۱۹۷۳ وابستگی کشورهای مدرن صنعتی به سوخت‌های فسیلی را برجسته کرد و به امر به کارگیری ایده «محدویت‌هایی برای رشد» اعتبار بخشید و باعث علاقه جامعه‌شناسان به تاثیرات کمبود انرژی و به‌طور کلی تر کمپایی شد. کارکرد فضای زندگی در اواخر دهه ۷۰ بیشتر مطرح شد زمانی که دریافتند محله «لاو کانال»^۱ در نیویورک روی منطقه شیمیایی متروکی بنا شده است که مواد سمی نشت می‌دهد و این امر توجه جامعه‌شناسان را به سوی خطرات زیست‌محیطی محلی جلب کرد. اخیراً، مشکلات از ناسازگاری‌های کارکردی در سطحی کلان‌تر ریشه می‌گیرند که شامل جنگل‌زدایی و ازدست‌دادن تنوع زیستی و در سطح جهانی، پدیده تخریب لایه اوزون و گرم‌شدن زمین توجه جامعه‌شناسان را جلب کرده است.

¹ Love Canal



مثال‌های بالا نشان می‌دهند چگونه فعالیت‌های انسانی روی توانایی محیط‌زیست در خدمت به عنوان مخزن، فضای زندگی و انبار ضایعات با توجه به جنبه‌های خاص محیط‌زیست‌ها تغییر می‌کند. برای مثال، توانایی یک رود فرضی برای جذب ضایعات بدون آلوده‌شدن. البته به‌طور دقیق‌تر باید اشاره کرد که این اکوسیستم و فرایند بوم‌شناختی است و نه محیط‌زیست که این سه کارکرد را برای انسان‌ها و تمامی گونه‌ها دارد. علاوه‌براین، این امر بیش از پیش به رسمیت شناخته شده است که سلامت تمامی اکوسیستم‌ها، که شامل اکوسیستم جهانی زمین هم می‌شود، با خواسته‌های فزاینده انسانی به خطر می‌افتد. پیشروی کردن از توانایی اکوسیستم‌ها برای برآورده کردن این کارکردها ممکن است نه تنها توانایی آن برای برآورده کردن دو کارکرد دیگر بلکه توانایی آن برای ادامه کار را مختل کند. درحالی‌که در طول تاریخ این ایده که جوامع انسانی با «محدودیت‌هایی در رشد» مواجه خواهند شد بر اساس این فرضیه بود که ممکن است منابع غذایی یا طبیعی ما مانند نفت تمام شوند، «محدودیت‌های بوم‌شناختی» معاصر به توانایی محدود اکوسیستم جهانی برای فراهم آوردن این سه کارکرد به‌صورت همزمان و بدون اختلال در هیچ کدام از آن‌ها اشاره می‌کند.



«فردریک باتل»^۱ به تعدادی از موقعیت‌ها اشاره می‌کند که در آن‌ها پژوهشگران این حوزه مفهوم‌سازی‌های شدیداً ساده‌سازانه زیست‌محیطی به کار می‌گیرند و معمولاً توجه خودشان را به «تقاضای بوم‌شناسانه و اضافات آن» یا مخزن منابع و انبار ضایعات محدود می‌کنند. برخلاف ساده‌سازی، مدل سه کارکردی فواید مهمی دارد. اولاً، همانطور که نشان داده شد، این الگو ویژگی‌ها و منابع مشکلات زیست‌محیطی، چگونگی تغییر آن‌ها در طول زمان و بنابراین گسترش تمرکز تحقیقات جامعه‌شناسانه را توضیح می‌دهد. دوماً، این الگو کارکرد فضای زندگی (پدیده‌ی فضا به‌طور کلی) را تصدیق می‌کند که برای بررسی جریان‌های منابع و آلودگی در مرزهای سیاسی جهان مدرن ضروری است، که توجه روبه‌رشدی از سوی جامعه‌شناسان زیست‌محیطی دریافت کرده است. سوم، این مدل بر مفهومی‌سازی محیط‌زیست بیوفیزیکیال به‌کاررفته در مقیاس‌های پیچیده «رد پای بوم‌شناسانه» و «تخصیص انسانی تولیدات اولیه» استوار است که جامعه‌شناسان و دانشمندان به صورت روبه‌رشدی در تحقیقات تجربی خود به کار می‌برند.

¹ Frederick Buttel



نهادینه‌سازی جامعه‌شناسی زیست‌محیطی

علاقه جامعه‌شناسانه به مطالعه تأثیر کمیابی انرژی و منابع دیگر، ظهور جامعه‌شناسی زیست‌محیطی به عنوان حوزه پژوهشی متفاوت را سرعت بخشید. زیرا، افراد آگاه شدند که محیط‌زیست تنها مشکلی اجتماعی نیست بلکه تغییرات زیست‌محیطی قطعاً نتایج جمعی خواهد داشت همانطور که بدیهی است فعالیت‌های انسانی بر روی محیط‌زیست تأثیر می‌گذارند. مطالعات تأثیرات کمبود انرژی در جامعه باعث انتقالی از «جامعه‌شناسی مشکلات زیست‌محیطی اولیه» شد، به عبارتی کاربرد رویکردهای استاندارد جامعه‌شناسی برای تحلیل پاسخ جمعی به مشکلات زیست‌محیطی را به‌طور آشکار به جامعه‌شناسی زیست‌محیطی‌ای که روابط زیست‌محیطی-جمعی را بررسی می‌کند تغییر داد.

جامعه‌شناسی شکل‌گرفته در دهه هفتاد به دلیل تشکیل موسسات در انجمن‌های ملی جامعه‌شناسی در آمریکا به سرعت نهادینه شد. این گروه‌ها پایه سازمانی برای ظهور جامعه‌شناسی زیست‌محیطی به عنوان حوزه‌ای تخصصی و در حال رونق فراهم کردند و پژوهشگران علاقه‌مند به تمامی ابعاد محیط‌زیست از محیط‌زیست طبیعی تا مصنوعی را جذب کردند. اواخر دهه هفتاد دوره درخشانی برای رشد جامعه‌شناسی زیست‌محیطی در آمریکا بود اما حفظ این



تلاش‌ها در دهه هشتاد بسیار مشکل شد چراکه این دهه دوره‌ای پردردسر برای این حوزه و برای علوم اجتماعی به‌طور کلی بود. از قضا در همین دوره، رخدادهای مهمی رخ داد تا اسناد بیشتری درباره مشکلات زیست‌محیطی در دست قرار دهند و علاقه به بررسی مشکلات زیست‌محیطی با دیدگاهی جامعه‌شناسانه به‌طور بین‌المللی رشد کند. در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰، جامعه‌شناسی زیست‌محیطی تنها در آمریکا شکل نگرفته بود بلکه در کشورهای دیگر و در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی هم نهادینه شد. کمیته تحقیقاتی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی تبدیل به وسیله‌ای بااهمیت برای گسترش جهانی جامعه‌شناسی زیست‌محیطی شد.

آگاهی جامعوی درباره مشکلات زیست‌محیطی

ظهور مفهوم «محیط‌زیست» در برنامه کلی آمریکا در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، جامعه‌شناسان را به سوی مطالعه عواملی که منجر به آگاهی جامعوی حول انحطاط زیست‌محیطی شده‌اند، سوق داد. در شرایطی که عوامل محدودی برای تحلیل این فرایند وجود داشت بیشتر مطالعات روی عوامل خاصی مثل محیط‌زیست‌گرایی تمرکز داشتند. جنبش زیست‌محیطی نقش بسیار مهمی در قرار دادن مسائل زیست‌محیطی در برنامه کار عمومی آمریکا داشت و مطالعات در حوزه محیط‌زیست‌گرایی تاکید اولیه کارهای



جامعه‌شناسانه در آمریکای شمالی، اروپا، آمریکای جنوبی و آسیا بود. رشد آگاهی و دغدغه عمومی ناشی از فعالیت‌های زیست‌محیطی و تجربیات شخصی از انحطاط محیط‌زیست توجه بسیاری را به خود جلب کرد. تکیه بر این دو موضوع در طول زمان ادامه یافت اما در دهه‌های اخیر توجه به نقش رسانه و علوم در سوق‌دادن توجه به مشکلات زیست‌محیطی افزایش یافته است. تحقیقات به موضوعات وسیع‌تری پرداخته‌اند، برای مثال فهم این امر که چگونه مشکلات زیست‌محیطی «به‌طور اجتماعی برساخت می‌شوند».

محیط‌زیست‌گرایی

در آمریکا، جنبش مدرن زیست‌محیطی از بحث‌های قدیمی دربارهٔ فعالیت اجتماعی در دههٔ شصت حاصل شدند و جامعه‌شناسان تکامل این امر را مستند کرده‌اند. مطالعات اولیه بسیار روی خصوصیات فردی کسانی که به سازمان‌های ملی زیست‌محیطی می‌پیوستند متمرکز بودند و به این نتیجه رسیدند که سازمان‌هایی متشکل از افرادی از پایگاه‌های بالاتر اجتماعی-اقتصادی را به خود جذب می‌کردند که عموماً سفیدپوست و شهری بودند. این امر ما را به سوی الگویی نخبه‌گرا سوق می‌دهد درحالی‌که اطلاعاتی دیگر نشان می‌دهند سازمان‌های داوطلبانهٔ سیاسی مشخصات عضویت مشابهی دارند و فعالان زیست‌محیطی به‌ندرت نخبه‌های اقتصادی بودند.



جامعه‌شناسان همچنین ویژگی‌های سازمانی سازمان‌های بزرگ ملی را هم بررسی کردند. توجه به استراتژی‌ها و تاکتیک‌های سازمان‌ها، به‌خصوص تلاش آن‌ها برای تاثیرگذاری در سیاست‌گذاری‌های ملی از راه لابی‌گری و دعوی قضایی و موفقیت خود در استفاده از تبلیغات مستقیم نام‌های برای جذب پایگاهی از اعضای ظاهری. این سازمان‌ها به‌سرعت در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ رشد کردند و در نهایت الگوی رایج مشاهده‌شده در تمام سازمان‌های جنبش‌های اجتماعی را پیش گرفتند: هرچه قدر این سازمان‌ها رشد پیدا می‌کنند و در حوزه سیاسی موفق‌تر می‌شوند، بوروکراتیک‌تر، حرفه‌ای‌تر و بی‌توجه‌تر به اعضایشان می‌شوند و به سازش و محافظه‌کاری روی می‌آورند.

یکی از نتایج این است که تا دهه ۸۰، به دلیل این که افراد بیشتری درباره خطرات زیست‌محیطی در محلات خود آگاه شدند، سازمان‌های محلی بیشتری به‌طور مستقل از دل سازمان‌های غالب ملی شکل گرفتند. آگاهی از این که خطرات زیست‌محیطی به‌طور نامساوی در محلات فقیر و اقلیت قرار گرفته است، منجر به اتهاماتی درباره نژادپرستی و بی‌عدالتی زیست‌محیطی و شکل‌گیری «الگویی برای عدالت زیست‌محیطی» و ظهور جنبش عدالت زیست‌محیطی شد که به تدریج محیط‌زیست‌گرایی محلی متمرکز در اقلیت‌ها و سفیدپوست‌ها را با هم ادغام کرد. افراد زیادی از گروه‌های محلی با



دغدغه‌های گوناگون، از حفاظت از زمین و حیات‌وحش که شامل شکل‌های گوناگون سازمانی می‌شود و گاه به سازمان‌های ملی ارتباط پیدا می‌کند تا شبکه و گروه‌های نه‌چندان منسجم، به سازمان‌های عدالت زیست‌محیطی پیوسته‌اند.

علاوه بر توصیف و تحلیل پیچیدگی و پویایی سازمانی محیط‌زیست‌گرایی معاصر، جامعه‌شناسان تحلیل‌های طولانی‌مدت تاریخی دربارهٔ رشد سازمان‌های حفاظتی-زیست‌محیطی ملی و محلی و مجموعه‌گفتمان‌های متنوع و روبه‌رشد زیست‌محیطی برای ثبت تکامل محیط‌زیست‌گرایی مدرن از دل دغدغه‌های حفاظتی سنتی انجام داده‌اند.

ظهور جنبش‌ها و حزب‌های سبز در اروپا و اخیراً آسیا و آمریکای لاتین مورد توجه قرار گرفته است. فعالیت زیست‌محیطی فراملی بسیار اهمیت یافته است که شامل مطالعهٔ این موضوع می‌شود که چگونه محیط‌زیست‌گرایی در جوامع کمتر توسعه‌یافته با فشارهای بین‌المللی تغییر می‌کند و روابط میان سازمان‌های فراملی چگونه توسط روابط بین‌المللی سازمان‌های حکومتی مثل سازمان ملل تحت تاثیر قرار می‌گیرد و عواملی که بر تصمیم سازمان‌های فراملی برای دادن «وام‌هایی برای طبیعت» در کشورهای کمتر توسعه‌یافته تاثیر می‌گذارد. بعضی از مطالعات نشان می‌دهند که محیط‌زیست‌گرایی در حال تبدیل شدن به نیرویی



سیاسی درون برخی کشورها و همچنین در سطح بین‌المللی است. از سوی دیگر، برخی از مطالعات با احتیاط بیشتری تاثیر محیط‌زیست‌گرایی در سطح جهانی را ارزیابی می‌کنند.

در آمریکا، افزایش بسیج جنبش‌های محافظه‌کار ضد محیط‌زیستی توجه‌ها را به خودشان جلب کردند، به‌خصوص که مراکز فکری محافظه‌کار در سیاست‌گذاری‌های زیست‌محیطی آمریکا بسیار تاثیرگذار بوده‌اند. تاثیرگذاری محافظه‌کاران در مخالفت با محیط‌زیست‌گرایی در گزارش بحث‌برانگیز برخی از فعالان محیط‌زیست به عنوان «مرگ محیط‌زیست‌گرایی» اظهار شده است. نویسندگان از این بحث می‌کنند که سازمان‌های اصلی زیست‌محیطی بیش‌ازحد بر ارائه راه‌حل برای مشکلات مشخص مثل گرم‌شدن جهانی تمرکز می‌کنند و از سویی دیگر، در پیوند زدن اهداف خود به ارزش‌های کلان خود شکست می‌خورند و بنابراین در مقابله با موفقیت محافظه‌کاران در پیوند زدن برنامه‌های ضد محیط‌زیستی‌شان به ارزش‌های سنتی آمریکایی شکست خوردند. ناتوانی فعالان محیط‌زیست در متوقف کردن تضعیف قوانین فدرالی زیست‌محیطی توسط حکومت فعلی، وضعیت بیمار، اگر نگوییم روبه‌مرگ، کنونی محیط‌زیست‌گرایی را بعد از یازده سپتامبر رقم زده است و مشخص نیست آیا جنبش بتواند دوباره شور دهه‌های قبل خود را به دست بیاورد.



جامعه‌شناسان به‌طور فعال به بررسی وضعیت محیط‌زیست‌گرایی می‌پردازند و راه‌حلهایی برای تجدید حیات آن ارائه می‌دهند که شامل درخواست خلاقیت‌های تکنولوژیکی برای بهبود مشکلات زیست‌محیطی از طریق سازمان‌های زیست‌محیطی مهم، برقراری ائتلاف‌های قوی‌تر بین اتحادیه‌های کارگری و فعالان زیست‌محیطی و بازسازی اساسی سازمان‌های محیط‌زیست و تامین منابع مالی آن‌ها می‌شود.

تاکیدات پژوهشی کنونی

تلاش‌های جامعه‌شناسان در حوزه آگاهی‌جامعوی از مشکلات زیست‌محیطی باید به‌عنوان یکی از معضلات جامعه‌شناسی زیست‌محیطی مورد توجه قرار بگیرد اما در دهه‌های اخیر، تحقیق‌ها عموماً درباره بررسی تعامل یا روابط جامعوی-زیست‌محیطی هستند. گاهی پژوهش‌ها شامل بررسی برداشت‌ها و تعاریف شرایط زیست‌محیطی براساس علایق گوناگون می‌شد که عموماً به‌طور ضمنی یا صریح گرایش واقع‌گرایانه دارند، و تمایل دورکیمی به تبیین واقعیت اجتماعی با واقعیت‌های اجتماعی دیگر را که در کارهای اولیه جامعه‌شناسی زیست‌محیطی دیده می‌شد، در نظر نمی‌گیرند. به جای پروبلماتیزه کردن تقاضاهای زیست‌محیطی، آثار جدیدتر تاثیر تغییرات شرایط زیست‌محیطی و تاثیرات اجتماعی یا چگونگی تاثیرگذاری عوامل اجتماعی



روی شرایط زیست‌محیطی را بررسی می‌کنند. اگرچه محدودیت در این مقاله اجازه نمی‌دهد تمامی این آثار را بررسی کنیم اما برخی از تلاش‌های جامعه‌شناسان را در سه حوزه بررسی می‌کنیم: منشاء مشکلات زیست‌محیطی، تاثیر مشکلات زیست‌محیطی و راه‌حل‌هایی برای حل این مشکلات.

خاستگاه‌های مشکلات زیست‌محیطی

با توجه به ظهور جامعه‌شناسی زیست‌محیطی برای پاسخ به مشکلات زیست‌محیطی، جای تعجب نیست که دغدغه اصلی این حوزه توضیح انحطاط زیست‌محیطی و چرایی پیدایش این انحطاط مخصوص جوامع صنعتی مدرن است. آثار اولیه شامل تحلیل و نقد دیدگاه‌های ساده‌انگارانه رایج درباره انحطاط زیست‌محیطی بود که خصوصاً شامل تبیین‌های تک‌علیتی مبتنی بر رشد جمعیت می‌شد که مورد توجه «پاول ارلیش»^۱ بود و رشد تکنولوژی که توسط «بری کامنز»^۲ مطرح شده بود. پیچیدگی بوم‌شناختی یا مدلی که بر جمعیت، تکنولوژی، سازمان اجتماعی و محیط‌زیست تاکید داشت، راهی برای روشن کردن تبیین‌های گوناگون و توضیح محدودیت‌های تمرکز اندک بود.

¹ Paul Ehrlich

² Barry Commoner



«شنایرگ»^۱ یکی از تاثیرگذارترین تحلیل‌ها را ارائه کرد. او نقدی متقاعدکننده از تاکید بر رشد جمعیت، پیشرفت تکنولوژی و مصرف‌کنندگان مادی گرا به عنوان منابع اصلی انحطاط زیست‌محیطی فراهم آورد. جایگزین ارائه‌شده توسط شنایرگ یعنی مدل «کار پرزحمت تولیدی» به رویکردهای نومارکسیستی و رویکردهای اقتصاد سیاسی دیگر و جایگزین پیچیده‌تری ارائه کرد که روی نیاز اجتناب‌ناپذیر رشد کارخانه‌های بازارمحور تاکید داشت تا جایگزین کار پرهزینه با تکنولوژی‌های پیشرفته و رشد اجتناب‌ناپذیر منابع مصرفی در فرایند تولید شود. در ادامه او نشان می‌دهد که چگونه پیوند سرمایه، دولت، و توسعه‌های کاری منجر به حمایت از این رشد می‌شود و کار را برای دوست‌داران محیط زیست در جهت متوقف‌سازی کار پرزحمت حاصل‌شده بسیار سخت، اگر نگوئیم غیرممکن، کرده است.

به دلیل این که مدل کار پرزحمت تحلیلی جالب توجه ارائه می‌دهد از این که چگونه و چرا مراحل مختلف انحطاط زیست‌محیطی با گسترش سرمایه‌داری همراه است، اعتباری صوری برای آن ایجاد می‌شود که آن را برای جامعه‌شناسان زیست‌محیطی جذاب می‌کند. اما علی‌رغم این امر، اثبات تجربی چنین چیزی به خصوص در سطح کلان، دشوار به نظر می‌رسد و تنها برای

¹ Schnaiberg



تحلیل مخالفت‌های محلی با پروژه کار پرزحمت استفاده می‌شود. برای مثال از آن برای تبیین توفیق کم در برنامه‌های بازیافتی و کمپین‌های زیست‌محیطی استفاده شد و مخالفت‌های فراوانی را درباره بازیافت برانگیخت. در این بخش، جذابیت مدل کار پرزحمت به شدت به دلیل این واقعیت است که رشد سرمایه‌داری هم در وجه ملی و هم جهانی همواره همراه با از بین بردن محیط‌زیست بوده است.

در صورت بررسی اعتبار فرضیه مدل کار پرزحمت در خصوص اجتناب‌ناپذیری رابطه فعالیت اقتصادی و انحطاط زیست‌محیطی به تحلیل منسجم‌تری خواهیم رسید. دو نمونه از چنین تحلیلی کار «فرویدنبرگ^۱» و «گرت^۲» است. فرویدنبرگ معتقد است که اجزای کوچک اقتصاد صنعتی آمریکا، اغلب بخشی از کارخانه‌های تشکیل‌دهنده صنعتی هستند که منجر به تقسیم ناعادلانه آلودگی می‌شود. در اثر گرت و همکارانش، کارخانه‌های بزرگ شیمیایی و کارخانه‌های تابع شرکت‌های دیگر مسبب تقسیم ناعادلانه مواد سمی هستند. علاوه بر این، به رسمیت شناخته‌شدن اهمیت مصرف در جوامع معاصر، نادیده گرفتن رفتار مصرف‌کننده در مدل کار پرزحمت را زیر سوال می‌برد.

¹ Freudeenberg

² Grant



برای ادغام مدل کار پرزحمت و دیدگاه‌های اقتصاد سیاسی و سیستم جهانی باید فهم بهتری از رابطه جهانی‌شدن اقتصادی و انحطاط زیست‌محیطی به دست بیاوریم. با توجه به نظریات «والرشتاین»^۱، نظام جهانی مدرن در اوایل قرن ۱۵ ظهور پیدا کرد. و از سه بخش ساختاری تشکیل شده است: مرکز، نیمه‌پیرامونی و پیرامونی. ساختار سیستم از بدو تکوین آن ثابت بوده است، این که کدام کشورها کدام بخش از این ساختار را به دست بگیرند در طول زمان تغییر خواهد کرد. جوامع مرکزی تمایل به تخصصی‌سازی تولیدات پرسود دارند در حالی که جوامع پیرامونی معمولاً مواد خام و کار ارزان را برای جوامع مرکزی و به‌طور فزاینده‌ای جوامع نیمه‌پیرامونی فراهم می‌کنند. اگرچه در ساخت اصلی نظریه از مشکلات زیست‌محیطی غفلت شده است اما توجه بسیاری از سوی پژوهشگران نظریه نظام جهانی به این مشکلات شده است. «استفن بانکر»^۲ که از اولین افراد در به کارگیری نظریه نظام جهانی در مسائل زیست‌محیطی بود، در اثر خود درباره استخراج منابع در آمازون، مشکلات و فواید ادغام مدل کار پرزحمت و نظریه نظام جهانی بحث می‌کند. اگرچه شرایط برای ادامه راه بانکر مهیا است نظریه پردازان نظام جهانی فهم ارائه شده

¹ Wallerstein

² Stephen Bunker



از سوی مدل کار پرزحمت را به کار نمی‌گیرند و طرفداران نظریه کار پرزحمت به فهم حاصل‌شده از نظریه نظام جهانی بی‌اعتنایی می‌کنند.

آثار طرفداران نظریه نظام جهانی درباره محیط‌زیست شامل تحلیل‌های بلندمدت تاریخی انحطاط محیط‌زیست و نقش عوامل بومی در شکل‌گیری سرمایه‌داری و موجی از مطالعات فراملی درباره روابط میان وضعیت کشورها در نظام جهانی و برای مثال جنگل‌زدایی در سطح ملی، انتشار گاز دی‌اکسید کربن و ردپای بوم‌شناختی می‌شود. مطالعات کلان فراملی که معمولاً متوجه تقسیم ناعادلانه انحطاط زیست‌محیطی در جهان توسط کشورهای مرکزی می‌شوند، تحلیل‌های دقیق‌تری درباره انتقال ضایعات خطرناک و آلودگی‌های صنعتی از جوامع مرکزی به جوامع پیرامونی و انتقال منابع از جوامع پیرامونی به جوامع مرکزی ارائه می‌دهند. در نهایت اثر «باربوزا»^۱ روشن کرد که چگونه نظام جهانی بهره‌برداری از آمازون در برزیل را تشویق و اقدامات در نگه‌داری از آن را تضعیف می‌کند.

طرفداران نظریه نظام جهانی بینش اساسی از منابع نابودی محیط‌زیست فراهم کرده‌اند اما باید از سطح توصیف این فراتر رود که جایگاه در نظام جهانی تاثیر چشمگیری بر معادلات پیش‌بینی‌کننده انواع انحطاط‌های زیست‌محیطی

¹ Barbosa



دارد. مطالعاتی که الگوهای نابودی محیط‌زیست را در بخش‌های مختلف نظام جهانی بررسی می‌کنند، در نهایت کارهایی با تمرکز بیشتر بر کشورهای کمتر توسعه‌یافته را پیشنهاد می‌کنند که روشن می‌سازد حضور در نظام سرمایه‌داری جهانی منجر به کار پرزحمت می‌شود. این آثار شامل بررسی نقش سازمان‌های جهانی مانند بانک جهانی در گسترش سرمایه‌داری جهانی در لباس مبدل توسعه پایدار می‌شود.

با توجه به بی‌اعتنایی شنایرگ و بسیاری از جامعه‌شناسان رویکردهای اریلی و کامرنی، جایگزین جدید رویکرد کار پرزحمت و نظریه نظام جهانی، رویکردی است که معتقد است تأثیرات زیست‌محیطی کارکرد جمعیت، تکنولوژی و فراوانی (آی. پی. ای. تی)^۱ است. این معادله حاصل بحث‌های میان دو نفر از بوم‌شناسان است. این مدل تا حدی شبیه مدلی است که توسط بوم‌شناسان جامعه‌شناختی و جامعه‌شناسان زیست‌محیطی ساخته و استفاده می‌شد. بنابراین مدل مشتق‌شده تأثیرات اتفاقی بر اساس رگرسیون جمعیت، فراوانی و تکنولوژی، که توسط «دیتز»^۲ و «روزا»^۳ ساخته شده است ریشه در آنچه باتل می‌گوید دارد که به عنوان «بوم‌شناسی انسان جدید» می‌شناسیم.

¹ IPAT

² Dietz

³ Rosa



این مدل روش آماری دقیقی برای بررسی تجربی سهم منابع بالقوه در انحطاط زیست‌محیطی فراهم می‌کند که شامل متغیرهای اقتصادی اصلی در مدل‌های اقتصاد سیاسی می‌شود و بنابراین نسبت به مدل آی. پی. ای. تی مزایای بیشتری دارد. تحلیل اولیه با استفاده از مدلی بود که انتشار گاز دی‌اکسیدکربن در سطح ملی را در سطح ملی بررسی می‌کرد، که نشان داد جمعیت و فراوانی آن تفاوت‌های فراملی را به خوبی توضیح می‌دهند و در نتیجه اعتبار رویکردهای نومارکسیستی که در این حوزه مورد غفلت واقع شده‌اند، تامین می‌شود. تحلیل جدید و پیچیده‌تر با توجه به این مدل درباره تفاوت‌های فراملی در ردپای بومی (مقیاسی جامع برای بار زیست‌محیطی که شامل سه کارکرد محیط زیست می‌شود) باز هم جمعیت (اندازه و توزیع سنی) را مهم‌ترین عامل در تفاوت در ردپای ملی شناسایی کرد. اگرچه عوامل زیست‌محیطی مثل گستردگی زمین و عرض جغرافیایی (که نشان‌دهنده تنوع آب‌وهوایی است) و متغیرهای اقتصادی هم تاثیر گذارند.

این مدل برای فهم منابع انحطاط زیست‌محیطی بسیار مفید است اما مورد انتقادات و اصلاحات بسیاری قرار گرفته است. از طرفی، به دلیل تاکید بیش‌ازحد بر اهمیت جمعیت ممکن است در نظر جامعه‌شناسان نامناسب باشد. رویکرد بوم‌شناسی انسانی که براساس چارچوب‌یابی گسترده ساخته شده است،



قراردادن رویکرد بوم‌شناسی در جوامع انسانی به‌جای رویکرد نظری منسجم را مورد توجه قرار می‌دهد. این که رویکرد بوم‌شناختی تا چه حد می‌تواند به‌طور مستقیم برای بررسی انسان‌های خردورز استفاده شود همچنان مسأله‌ساز است. فایده این مدل این است که می‌تواند دامنه گسترده و بی‌شماری از متغیرها (شامل متغیرهای پیشنهادی رویکردهای نظری جایگزین) را با هم ترکیب کند. انتخاب متغیرهایی فراتر از جمعیت و فراوانی تا امروز نسبتاً تک‌کاره^۱ به نظر می‌رسند. اهمیت این موضوع در اینجا است که نتایج فراوانی می‌تواند از مطالعاتی حاصل شود که این متغیرها را ترکیب می‌کنند. کارهای آینده حاصل از این مدل از «دگرگونیِ جامعه‌ی» و «استعمار طبیعت» بهره می‌برند که توسط «فیشر^۲» و «کوالسکی^۳» (از اولین شارحان رویکرد بوم‌شناسی انسانی در اروپا) و همچنین در مطالعات طولی تأثیرات زیست‌محیطی کشورها استفاده شده‌اند.

با توجه به رشد سریع تحلیل‌های نظری و تجربی درباره‌ی خاستگاه‌های انحطاط زیست‌محیطی، به‌خصوص تحلیل‌های کمی و فراملی، می‌فهمیم که دانش به سرعت در حال تکامل است. جای تعجب نیست که نتایج و یافته‌های این مطالعات به دلیل استفاده از کشورهای گوناگون و استفاده از شاخص‌های

¹ Ad hoc

² Fischer

³ Kowalski



ساخته‌شده از متغیرهای مختلف، دربارهٔ انواع متفاوت انحطاط زیست‌محیطی چیزی نمی‌گویند. همچنین، تفاوت منطقی میان کارهای، برای مثال، «یورگنسن^۱» که برای نشان دادن نقش جایگاه در نظام جهانی به عنوان اصلی‌ترین عامل در ردپای بوم‌شناختی کشورها و کار «یورک^۲» و همکارانش برای تبیین این تفاوت بر اساس دامنه‌ای گسترده از متغیرها وجود دارد. در نهایت بحث‌ها و فرایندهای گوناگونی را شاهد خواهیم بود به‌خصوص در شرایطی که طرفداران رویکردهای گوناگون روی مسائل مشابهی در حوزهٔ انحطاط زیست‌محیطی تمرکز کنند. البته مشخص است که این حوزه از ابتدا تاکنون دربارهٔ خاستگاه انحطاط زیست‌محیطی مسیر طولانی‌ای را طی کرده است که همچنان ادامه دارد.

تأثیرات مشکلات زیست‌محیطی

همانطور که قبلاً اشاره شد، جامعه‌شناسی زیست‌محیطی در دوران بحران انرژی سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۴ شکل گرفت. بنابراین، جای شگفتی نیست که در آن دوره شناسایی تأثیر اجتماعی واقعی و بالقوهٔ انرژی و منابع طبیعی دیگر بسیار مهم تلقی می‌شد. تأثیرات گوناگونی بررسی شده‌اند که شامل مهاجرت و سبک‌زندگی مصرف‌کنندگان می‌شود اما توجه اصلی بر تأثیر تساوی در

¹ Jorgenson

² York



کمبود انرژی و سیاست‌ها برای بهبود این شرایط بود. نتایج این سیاست‌های به گونه‌ای بود که قشرهای پایین‌تر اقتصادی-اجتماعی سهم نابرابری از هزینه‌ها را به دلیل افزایش هزینه انرژی متحمل شدند.

برابری یکی از دغدغه‌های جامعه‌شناسی زیست‌محیطی است، و پژوهشگران تدریجاً توجه خود را به سوی خطرات زیست‌محیطی (آلودگی هوا و آب و خطرات ناشی از تولید ضایعات) سوق داده‌اند. مطالعات بسیاری نشان داده‌اند که قشرهای پایین اقتصادی-اجتماعی و اقلیت‌ها به طور ناعادلانه‌ای بیشتر از بقیه در معرض خطرات زیست‌محیطی هستند و رابطه نسبتاً مهم درآمد و نژاد-قومیت را مورد توجه قرار داده‌اند. اگرچه یافته‌های این چینی نقش کلیدی در جلب توجه به سوی «نژادپرستی زیست‌محیطی» داشتند و منجر به تلاش‌هایی در جهت به وجود آوردن «عدالت زیست‌محیطی» شدند، چالش‌های بسیاری بر سر راه پژوهشگران برای به دست آوردن داده‌های معتبر در حوزه نابرابری زیست‌محیطی وجود دارد.

در سطح گسترده، برابری بین‌المللی توجه جامعه‌شناسان به‌خصوص پژوهشگران نظام جهانی را به خود جلب کرده است که صادرات ضایعات خطرناک و صنایع آلوده‌کننده از کشورهای ثروتمند به سوی کشورهای فقیر، بهره‌برداری از منابع جهان سوم توسط شرکت‌های چندملیتی و سهم چشم‌گیر



کشورهای ثروتمند در بسیاری مشکلات در سطح جهانی که نتیجه آن در شرکت‌های چندملیتی نمود پیدا نمی‌کند، مورد توجه قرار گرفته‌اند. اسناد بسیاری تاثیر نابرابر مشکلات زیست‌محیطی بر روی کشورهای پیرامونی و قشرهای پایین‌تر در کشورها را نشان می‌دهند. این اسناد نظریه جامعه مخاطره‌آمیز «بک»^۱ را زیر سوال می‌برد که مخاطرات زیست‌محیطی مدرن فراتر از طبقه اجتماعی می‌روند.

جامعه‌شناسان خود را به بررسی تاثیرات توزیعی مشکلات زیست‌محیطی محدود نکرده‌اند. مطالعات جوامعی که تحت خطرات ساخت انسان یا تکنولوژیکی هستند، تصاویر پرباری از تاثیر متفاوت خطرات تکنولوژیکی و زیست‌محیطی ارائه می‌کنند. بلایای طبیعی مثل سیل، طوفان و زلزله پاسخ‌هایی درمانی در اجتماعات مردمی برای کمک به آسیب‌دیدگان، بازسازی خرابی‌ها و برگشتن به زندگی قبل ایجاد می‌کنند، بلایای تکنولوژیکی تاثیر مخربی بر روی زندگی اجتماعی دارند. اگرچه خطرات برای برخی از ساکنان یک منطقه ممکن است طبیعی تلقی شوند، ابهامات در تشخیص و ارزیابی این خطرات معمولاً بین گروه‌های یک محله اختلافات شدیدی ایجاد می‌کند. در بسیاری

¹ Beck



از موارد، چنین اختلافاتی منجر به تحلیل‌رفتن زندگی اجتماعی و تشدید صدمات فردی ناشی از در معرض خطر بودن می‌شود.

با توجه به تحقیق طولی دربارهٔ نشت نفت از مخزن «اکسون والدز»^۱ در آلاسکا در سال ۱۹۸۹، حتی در شرایطی که میان ساکنان توافق کلی دربارهٔ تأثیرات فاجعهٔ رخ داده وجود دارد، آسیب‌های طولانی‌مدت اجتماعی-اقتصادی در منطقه و فشار روانی در ساکنان به وجود می‌آید. پس از چنین فجایعی سه عامل مانع بهبود اوضاع و باعث فشار روانی شدید و تخریب اجتماعات محلی می‌شوند: ۱. ایدۀ شکست حکومت در کنترل شرایط ۲. شک و شبهه نسبت به سلامت جسمی و روانی قربانیان حادثه ۳. فرایندهای قضایی و دادخواهی طولانی‌مدت. فرایند قضایی نشت نفت از اکسون والدز برای شاکیان آلاسکایی به عنوان قوی‌ترین منبع فشار روانی و تخریب اجتماعات محلی شناخته شده است.

در سال‌های اخیر با به وجود آمدن نوع سومی از فجایع، تروریسم، گویی تمایز روانی-اجتماعی بین فجایع طبیعی و ناشی از تکنولوژی اهمیت تجربی‌اش را از دست داده است. براساس شواهد نشان داده می‌شود که طوفان کاترینا در صورتی که هجوم موج‌های بلند به سوی سواحل خلیج در نظر گرفته شوند

¹ Exxon Valdez



بلایی طبیعی است و فاجعه‌ای ناشی از تکنولوژی است در صورتی که آن را نقصی در سیستم سدسازی در «نیواورلینز» بدانیم و البته ناشی از ناعدالتی زیست‌محیطی است به دلیل این که افراد با درآمد پایین در سیل نیواورلینز آسیب بیشتری متحمل شدند. چنین ابهاماتی نیاز به رویکردهای تازه در آثار جامعه‌شناسانه دربارهٔ خطرات زیست‌محیطی و فجایع تکنولوژیکی را نشان می‌دهد. به‌طور کلی، افزایش وقوع چنین فجایعی به خصوص در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافتهٔ حاشیه‌ای یا نیمه‌حاشیه‌ای که مورد بهره‌برداری منابع و صنعتی بیشتری قرار می‌گیرند، لزوم توجه بیشتر به تاثیرات و خاستگاه‌های انحطاط زیست‌محیطی را نشان می‌دهند.

راه‌حلهایی برای مشکلات زیست‌محیطی

تمرکز اصلی جامعه‌شناسان زیست‌محیطی بیشتر بر روی علل و تاثیرات مشکلات زیست‌محیطی بوده است و کمتر به راهکارهایی برای رفع چنین مشکلاتی بوده‌اند، اگرچه در دههٔ گذشته شرایط کمی تغییر کرده است. با توجه به تحلیل آن‌ها از علل این مشکلات، آثار اولیه بیشتر شامل توضیح و نقد رویکردهای رایج برای حل این مسائل بودند. «هبرلین^۲» می‌گوید در آمریکا تمایل بیش‌ازحدی به حل مشکلات زیست‌محیطی از طریق «اصلاحات

¹ New Orleans

² Heberlein



تکنولوژیکی» وجود داشته است و در آخر مزایا و معایب رویکردهای داوطلبانه و قانون‌محور را توضیح می‌دهد. جامعه‌شناسان دیگر سه نوع اصلاح اجتماعی در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی از هم تمییز می‌دهند: ۱. اصلاح شناختی و دانشی متکی بر اطلاعات و ترغیب تغییر رفتاری ۲. اصلاحات ساختاری با به‌کارگیری قوانین و مجبور کردن افراد به تغییر رویه ۳. اصلاحات رفتاری با استفاده از مشوق‌ها و بازدارنده‌ها.

در دهه ۷۰ و ۸۰، جامعه‌شناسان و دانشمندان رفتاری، مطالعات بسیاری بر ارزیابی تاثیر انواع سیاست‌گذاری‌ها به‌خصوص در مصرف انرژی انجام دادند. تحلیل‌های جامعه‌شناختی روی میزان تاثیر عواملی مانند شیوه ساختمان‌سازی و وسایل نقلیه بر مصرف انرژی و منابع تاکید می‌کردند و در نتیجه بعد آموزشی و برنامه‌های اطلاع‌رسانی را در حفظ منابع مهم می‌دانستند. به‌هرحال، فضای نظارتی دهه‌های اخیر جای خود را به رویکردهای داوطلبانه در سیاست‌گذاری زیست‌محیطی داده‌است. تام دیتز و «پاول استرن»^۱ در بررسی مهمی درباره رویکردهای سیاست‌گذاران زیست‌محیطی به نتایج تازه‌ای رسیدند که مورد توجه تمامی جامعه‌شناسان و بقیه متخصصان علوم اجتماعی قرار گرفت.

¹ Paul Stern



تا دهه ۹۰، سیاست زیست‌محیطی با ظهور جامعه‌شناسان زیست‌محیطی در اروپای شمالی و تحلیل آن‌ها درباره عوامل مهم در بهبود زیست‌محیطی در کشورهایشان، تاحدی پیشرفت کرد. رویکردهای آن‌ها براساس مدل‌های بوم‌شناسی صنعتی بود که معتقد بود مدرن‌سازی صنعت منجر به گسترش تولید و کاهش سطح منابع ورودی و آلودگی‌های تولیدشده می‌شود. طرفداران رویکرد مدرن‌سازی بوم‌شناختی به سرعت به گروه تبیین‌های تکنولوژیکی فرایندهای زیست‌محیطی پیوستند. شکل تازه‌ای از همکاری میان حکومت، صنعت و جامعه مدنی به عنوان نهادینه‌شدن «عقلانیت صنعتی» در نظر گرفته می‌شد که نه تنها منجر به تعدیل افراط در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی سنتی می‌شود بلکه شکل‌گیری «سرمایه‌داری سبز» را رقم می‌زند که ظاهراً به ادامه حفاظت زیست‌محیطی به کمک بازار می‌پیوندد. به دلیل پذیرش اجتناب‌ناپذیر بودن گسترش سرمایه‌داری این رویکرد با هژمونی ایدئولوژی نتولیرال کنونی در حوزه سیاست سازگار است و نظریه مدرن‌سازی بوم‌شناختی به عنوان رویکردهای اصلی در حوزه جامعه‌شناسی زیست‌محیطی مخصوصاً در اروپا شناخته شده‌اند.

نه تنها طرفداران این نظریه رابطه میان سرمایه‌داری و کیفیت محیط‌زیست را کاملاً متفاوت با رویکردهای اقتصاد سیاسی بررسی می‌کنند بلکه تلاش‌های



نظری آن‌ها برای تبیین بهبود زیست‌محیطی منجر به تغییراتی اساسی در کارهای اولیه دربارهٔ انحطاط زیست‌محیطی شد. پس جای تعجب نیست بحث‌های زیادی دربارهٔ اعتبار نظریهٔ مدرن‌سازی بوم‌شناسانه شکل گرفته است. پژوهشگران آمریکایی با رویکردهای گوناگون نقدهای بسیاری به این نظریه به دلیل وجود نارسایی‌های روش‌شناختی و محدودیت در تحقیقات تجربی برای جمع‌آوری داده‌های معتبر دربارهٔ مدرن‌سازی زیست‌محیطی وارد کرده‌اند. انتقاداتی هم به تاکید این نظریه به تغییرات نهادی به جای بهبود واقعی در محیط‌زیست وارد شده است. این نظریه بر کارخانه‌های بی‌قاعده، سازمان‌ها و صنایع تمرکز می‌کند تا پیشرفت‌های زیست‌محیطی را توضیح دهد. اما این نظریه در مواردی به جز برخی کشورهای اروپایی تعمیم‌پذیر نیست و توجهی به این نمی‌شود که پیشرفت‌های زیست‌محیطی در این کشورها ناشی از استفادهٔ فزاینده از کشورهای فقیر به عنوان مخزن منابع و انبار ضایعات است.

اگرچه این نظریه به دلیل ابهام در اعتبار و تعمیم‌پذیری در کشورهایی به جز اروپای شرقی مورد نقد واقع شده است، طرفداران اخیر نظریهٔ مدرن‌سازی بوم‌شناسانه موضعی پست‌مدرن را که حاکی از محدودیت‌های مطالعات تجربی در تایید بحث‌های نظری است، اتخاذ کرده‌اند. با توجه به رشد مطالعات فراملی و تجربی در حوزهٔ جامعه‌شناسی زیست‌محیطی قطعاً بهترین راه برای



برطرف کردن بحث‌های نظری و تعدیل تعمیم‌پذیری نظریه، این است که جامعه‌شناسان روی متغیرهای اساسی و مقیاس‌های مناسب و نمونه‌های منطقی و در نهایت شیوه‌ای برای آزمایش تجربی این متغیرها به توافق برسند.

برخلاف اسناد نه‌چندان منسجم دربارهٔ مدرن‌سازی بوم‌شناسانه، به نظر ما این نظریه همچنان پتانسیل مورد آزمون واقع شدن را به‌خصوص در آمریکا دارد. سیاست‌گذاری کنونی آمریکا که به نوعی بوم‌شناسی غیرمدرن در نظر گرفته می‌شود، برخلاف قواعد نظریهٔ مدرن‌سازی بوم‌شناسانه است. این نظریه شاید منجر به درک این شود که چرا و چگونه برخی از حکومت‌های محلی و سازمان‌های آمریکایی براساس نظریهٔ مدرن‌سازی بوم‌شناسانه عمل می‌کنند. درحالی که حکومت فدرالی به‌شدت ضد محیط‌زیستی شناخته شده است. به‌طورکلی، نظریهٔ مدرن‌سازی بوم‌شناسانه تنها یک نمونه از تلاش‌های جامعه‌شناسی زیست‌محیطی برای فهمیدن فرایند «اصلاح زیست‌محیطی» و «حکومت زیست‌محیطی» است که قبلاً موضوعات واگذار شده به علوم سیاسی و اقتصادی بودند.

یکی از آثار مهم خارج از نظریهٔ مدرن‌سازی بوم‌شناختی، تحقیقی است که طرفداران رویکرد جامعهٔ جهانی مدنی انجام داده‌اند که روش‌های کمی پیچیده‌ای مثل تحلیل وقایع تاریخی به کار برده‌اند تا گسترش هنجارهای



جهانی دربارهٔ وظایف حکومتی درست را که شامل حفاظت از محیط‌زیست هم می‌شود، ترسیم کنند. با تاکید بر نقش سازمان‌های بین‌دولتی و سازمان‌های غیردولتی فراملی و پژوهشگران این نظریه گسترش قوانین حکومتی برای حفاظت از کیفیت محیط‌زیست یا رژیم‌های زیست‌محیطی را مستند کرده‌اند.

در پاسخ به این نقد که پژوهشگران جامعهٔ جهانی مدنی فقط تغییرات نهادی و سیاسی را ثبت کرده‌اند نه تغییرات زیست‌محیطی را، در مطالعه‌ای اخیراً گزارش شده است که رژیم زیست‌محیطی جهانی بر کاهش میزان گاز دی‌اکسیدکربن و انتشارها موثر بوده است. اگرچه کاهش چشم‌گیر در میزان انتشار کلروفلوئوروکربن‌ها (سی. اف. سی) مشاهده شده است، لازم است بدانیم جایگزین‌های بهتر تکنولوژیکی و به‌صرفه اقتصادی کشف شدند و البته روند کاهش انتشار کلروفلوئوروکربن‌ها بسیار آهسته بوده است. براساس داده‌های ردپای بوم‌شناختی جهان، نیاز به کاهش سطح نابودی محیط‌زیست در تمامی موارد، نیازی ضروری است و کاهش سرعت در انحطاط محیط‌زیست ممکن است برای جلوگیری از «از حد خارج شدن» که توسط کاتن مطرح شده بود، کافی باشد. بنابراین، مشخص نیست انتشار جهانی یک رژیم زیست‌محیطی که طرفداران جامعهٔ جهانی مدنی از آن می‌گویند برای متوقف‌سازی انحطاط زیست‌محیطی کافی باشد. دقیقاً همین مورد است که



آمریکا که در دوره‌ای از پیشگامان در محافظت محیط‌زیست بود یکی از اصلی‌ترین موانع در جهت اجرای موثر رژیم زیست‌محیطی جهانی است و در همین حین صنعتی‌شدن بسیار سریع کشورهای مثل چین و هند وجود رژیم زیست‌محیطی جهانی را بیش از پیش ضروری می‌کند.



پاره‌هایی از جامعه‌شناسی زیست‌محیطی^۱

«ریلی دانلپ^۲»، ترجمه آیدین ظریف^۳

جریانات عمده جامعه‌شناسی محیط‌زیست

همانگونه که جامعه‌شناسی محیط‌زیست (به مرور زمان) تکامل یافته است، تاکید تحقیقات‌اش حول محور جنبه‌های اصلی مشکلات زیست‌محیطی (که اکنون معمولاً با اصطلاح «بوم‌شناختی» نامیده می‌شوند) شکل گرفته است (که عبارتند از): کنش انسان عامل ایجاد آنهاست، به این دلیل با آنها به‌مثابه معضل برخورد می‌شود که بر انسان‌ها و چیزهایی که انسان‌ها برایشان ارزش قائل‌اند (برای مثال، سایر گونه‌ها) اثر منفی دارند، حل و فصل آنها نیاز به کنش جمعی دارد و تمام موارد فوق مستلزم شناخت جامعوی (از این واقعیت) است که وضعیت‌های متفاوت درواقع بازنمایی «معضلات بوم‌شناختی» هستند.

¹ <http://dx.doi.org/10.1016/B978-0-08-097086-8.91030-4>

² Rily Dunlap

³ دانشجوی کارشناسی پژوهشگری علوم اجتماعی - دانشگاه علامه طباطبایی



نتیجه آن که بخش عمده‌ای از جامعه‌شناسی محیط‌زیست می‌تواند به عنوان تمرکز بر ساخت اجتماعی مشکلات زیست محیطی و یا تجزیه و تحلیل علل و راه‌حل‌های بالقوه آن‌ها نگریسته شود.

ساخت اجتماعی معضلات زیست محیطی

همانگونه که قبلاً اشاره شد، توجه جامعه به مشکلات زیست محیطی موجب برانگیختن دغدغه محیط‌زیست در جامعه‌شناسی شد و بسیاری از آثار اولیه جامعه‌شناختی بر تجزیه و تحلیل شیوه‌ای تمرکز داشت که طی آن این شناخت اجتماعی توسعه و تکامل یافت. چنین آثاری شامل مطالعات محیط‌زیست‌گرایی (هم فعالان فردی و هم سازمان‌های زیست محیطی)، افکار عمومی و واکنش‌های دولت بود. درنهایت، توجه‌ها صراحتاً بر «ساخت اجتماعی» معضلات زیست محیطی متمرکز شد. ادبیات غنی جامعه‌شناختی بر مبنای مشاهدات بنیادینی همچون نادیده گرفته شدن ذرات معلق در هوا در یک دوره یا محل و «آلودگی» دانستن آن در دوره‌های بعد یا مکان‌های دیگر، چگونگی تعریف شدن وضعیت‌های مختلف زیست محیطی به مثابه «معضل» و ماهیت مسئله برانگیز آن و پیامدهای تفسیرهای رقیب از منابع، پیامدها و راه‌حل‌های این معضلات را روشن ساخت. این چنین تحلیل‌هایی در طول زمان و با تکیه بر دیدگاه‌هایی که از مشکلات اجتماعی و جامعه‌شناسی علم ریشه



گرفته بود، به نظریه جنبش اجتماعی، تحلیل گفتمان و جامعه‌شناسی فرهنگی کشیده شد.

مطالعات متعدد بر ادعاها، مدعیان و فرایندهای ادعاگذاری، بینش‌های بسیار مهمی را به فرایندهای اجتماعی‌ای عرضه داشته‌اند که لازمه حصول پذیرش گسترده برای وضعیت‌هایی به مثابه «پروبلماتیک» هستند - از ضایعات سمی محله گرفته تا تغییرات جهانی آب و هوا. در ابتدا تاکید بر فعالان زیست‌محیطی به عنوان مدعیان کلیدی بود اما اهمیت دانشمندان توجه‌ها را به خود جلب کرد. نقش حیاتی رسانه‌ها در انتشار و تفسیر ادعاها هم در مرکز توجه‌ها قرار گرفته است. چنین تحلیل‌هایی نشان‌دهنده که مسائل زیست‌محیطی از شرایط عینی برنیامده‌اند، بلکه به رسمیت شناخته شدن‌شان مرهون موفقیت سرمایه‌گذار یا کارآفرین و ائتلاف‌های حمایتی (فعالان، دانشمندان و سیاست‌گذاران) در فائق آمدن بر موانعی است که بر سر راه عمومی شدن مسئله و سپس به دست آوردن پذیرش اجتماعی گسترده از تعریف آن‌ها از موقعیت و مطالبه اقدامات بهبودبخش قرار دارد.

نخستین مشکلات زیست‌محیطی مثل آلودگی هوا و آب به سادگی قابل درک بود، اما مشکلات جدیدتر از قبیل ضایعات سمی، نازک‌شدن لایه اوزن و تغییرات آب‌وهوایی به اندازه‌گیری و تفسیرهای علمی برای کشف، تحلیل و



بهبود ممکن برای این مشکلات بستگی دارد. نتیجتاً، وابستگی شدید طرفداران محیط‌زیست به شواهد علمی مورد بررسی موشکافانه جامعه‌شناسان قرار گرفته است. تحلیل گرانی مانند «یرلی»^۱ (۲۰۰۵) تاکید کرده‌اند که اتکاء جنبش‌های زیست‌محیطی به علم، به چند دلیل موهبتی درهم آمیخته است: (۱) نیاز به اثبات علمی می‌تواند در جهت متوقف کردن و سرگردان کردن کنش‌ها استفاده شود - به‌ویژه توسط سیاست‌مداران بی‌تفاوت. (۲) ماهیت احتمالی و آزمایشی شواهد علمی ...

رویکردهای برساخت‌گرا نشان داده‌اند که معضلات زیست‌محیطی به‌سادگی از تغییر در شرایط عینی برنیامده‌اند، که شواهد علمی به‌ندرت برای تعیین وضعیت‌ها به‌مثابه «پروبلماتیک» کافی هستند. و این که چگونگی شکل گرفتن وضعیت‌ها به‌مثابه معضلاتی که نیازمند کنش‌اند، بسیار مهم و بنیادین است. این‌ها بینش‌های اصلی هستند که سهم عمده جامعه‌شناختی را بازنمایی می‌کنند. با این حال در دهه ۱۹۹۰ برخی برساخت‌گرایان در پی علاقه‌ای زودگذر به رویکردهای پست‌مدرن، نه تنها معضلات و جدال‌های زیست‌محیطی، بلکه خود محیط‌زیست (یا همان طبیعت) را «بی‌ساخت» کردند. بیانیه‌ای که اعلام می‌کرد: «هیچ طبیعت تکینی وجود ندارد، مگر طبیعت‌هایی

¹ Yearley



گونگون و ستیزه‌جو...» غیرعادی نبود. این دست بیانیه‌ها گرایش واقع‌گرایانه غالب بر بیشتر جامعه‌شناسان که «واقعیت» پروبلماتیک وضعیت‌های زیست‌محیطی را عینی تصور می‌کردند، به چالش می‌کشید. جامعه‌شناسانی که در عین حال به ضرورت تعریف و بازشناخته‌شدن این چنین وضعیت‌هایی به‌مثابه معضل حساسیت نشان می‌دادند.

افراط برساخت‌گرایان واکنش جامعه‌شناسان زیست‌محیطی واقع‌گرا را برانگیخت زیرا آن‌ها معتقد بودند اگرچه می‌توان مفهوم طبیعت را به گونه‌ای کاملاً انسانی و زمینه‌مند فرهنگی برساخت کرد اما این امر وجود اکوسیستمی جهانی را به دلیل آشکارسازی تفاسیر متفاوتی از تغییرات اکوسیستمی، برای مثال تخریب لایه اوزن به‌مثابه مسئله زیست‌محیطی به چالش خواهد کشید. به‌طورخاص نمایندگان بسیاری از رویکرد واقع‌گرایی معتقدند رویکرد قوی برساخت‌گرایی که اعتبار ادعاهای زیست‌محیطی را مورد توجه قرار نمی‌دهد منجر به نسبی‌گرایی و تضعیف جامعه‌شناسی زیست‌محیطی می‌شود و جامعه‌شناسان زیست‌محیطی را بازیچه دست مخالفان خود می‌کند. از طرفی این امر مانع بررسی معنادار روابط زیست‌محیطی-جامعوی به‌مثابه اموری بنیادی در جامعه‌شناسی زیست‌محیطی و فراهم کردن بستر متمایز آن روی جهان مادی می‌شود.



در پاسخ به چنین انتقاداتی، تعدادی از ساختارگرایان تاکید می‌کنند که آن‌ها واقعیت مادی مشکلات زیست‌محیطی را برخلاف ادعای مطرح شده در کارهای پست‌مدرن انکار نمی‌کنند، بلکه تنها درصدد پروبلماتیزه کردن ادعاهای زیست‌محیطی و دانش هستند. برساخت‌گرایان به‌واسطه استفاده از نوعی برساخت‌گرایی متوسط و زمینه‌مند از نسبی‌گرایی اجتناب کردند و اشتراک بیشتری با همکاران واقع‌گرای خود پیدا کردند. البته واقع‌گرایی به سوی رویکرد واقع‌گرایی انتقادی سوق پیدا کرد، اگرچه به شدت بر قبول استقلال واقعیت از فهم انسان‌ها تاکید می‌کنند در عین حال باور دارند علم و معرفت‌های دیگر کامل نیستند و در حال تغییرند. در نتیجه، «جنگ‌های واقع‌گرایان و برساخت‌گرایان» در دهه ۹۰ فروکش کرده‌اند، اگرچه باقی‌مانده این کشمکش در مواضع طرفداران دو رویکرد در بحث استفاده از شواهد درباره مشکلات زیست‌محیطی هم‌چنان دیده می‌شود.

از برساخت‌گرایی در برابر واقع‌گرایی به سوی ندانم‌گرایی در برابر پراگماتیسم

شکاف میان برساخت‌گرایی/واقع‌گرایی در جامعه‌شناسی زیست‌محیطی به موضوعی گسترده‌تر بر اساس تلقی تحلیل‌گران از پدیده‌های زیست‌محیطی در



تحقیقات‌شان منجر شده‌اند: «ندانم‌گرایی»^۱ و «پراگماتیسم». به خصوص در مواردی که موضعی ندانم‌گرا در برابر مسائل زیست‌محیطی اختیار می‌کردند، تمایلی به کار بردن شاخص‌های علمی پدیده‌های زیست‌محیطی نداشتند و به جای آن دربارهٔ مسائلی مثل تغییرات آب‌وهوایی، شواهد عملی را پروبلماتیزه، زمینه‌مند و ساخت‌شکنی می‌کنند. تمایلاتی از این دست، میان پژوهشگران اروپایی شایع بود، اگرچه به آن‌ها محدود نمی‌شد. برای مثال، تحلیل آن‌ها بینش ارزشمندی دربارهٔ پیچیدگی و احتمالات در علم آب‌وهوا ارائه می‌دهد اما به دلیل بی‌میلی به اختیارکردن مواضع هستی‌شناسانه دربارهٔ ادعاهای دانشمندان آب‌وهوا، آن‌ها از بررسی دلایل و تاثیرات احتمالی افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای اجتناب می‌ورزند.

از سوی دیگر، رویکرد پراگماتیسم که در میان پژوهشگران آمریکایی شناخته‌شده‌تر است و البته به آن‌ها محدود نمی‌شود، بهترین و در دسترس‌ترین داده‌های علمی مرتبط به شرایط زیست‌محیطی گوناگون را به کار می‌گیرد (انتشار دی‌اکسید کربن و گازهای گلخانه‌ای، جنگل‌زدایی و ضایعات سمی و غیره) تا در تحلیل‌های تجربی رابطهٔ آن‌ها را با پدیده‌های اجتماعی متنوع بررسی کنند. بسیاری از تحلیل‌های تعاملات جامعه‌ی زیست‌محیطی شامل

¹ Agnosticism



تحلیل‌های آماری پیچیده داده‌های کمی می‌شود، پراگماتیست‌ها مطالعات عمیق و کیفی نیز انجام می‌دهند تا بینش غنی‌ای درباره سیر تکاملی این تعاملات در طول دوره زمانی طولانی به دست آورند.

ندانم‌گرایی درباره وضعیت شرایط زیست‌محیطی که ریشه در چرخش پست‌مدرنیسم در رشته جامعه‌شناسی و محبوبیت تحلیل‌های برساخت‌گرایانه در جامعه‌شناسی زیست‌محیطی دهه ۹۰ دارد، همچنان تاثیری فراگیر بر پژوهش‌های جامعه‌شناسانه و نظریه‌پردازی درباره روابط جامعه‌ی-زیست‌محیطی دارد. این امر به‌خصوص درباره پژوهشگران اروپایی که درباره ابعاد مادی مشکلات زیست‌محیطی آثار چندانی ندارند، درست است. به جای آن، رویکرد ندانم‌گرا مسائل زیست‌محیطی را به‌مثابه پدیده‌هایی نمادین، خیالی و فرهنگی که باید با رویکردهای هرمنوتیک و تفسیری بررسی شود در نظر می‌گیرند. تلاش این رویکرد برای ترکیب کردن جهان مادی با تحلیل‌های جامعه‌شناختی معمولاً به قلمرو استدلالی به‌واسطه بحث درباره «هیبرید»^۱ و «سایبورگ»^۲ محدود می‌شود.

موضع ندانم‌گرا تا حدی در اروپا قوی است که حتی نظریه‌پردازان با رویکردهایی واقع‌گرایانه هم درباره سودمندی استفاده از داده‌های علمی در

¹ Hybrid

² Cyborg



مطالعه پدیده‌های زیست‌محیطی موضعی ندانم‌گرا اختیار می‌کنند. برای مثال، طرفداران نظریه بوم‌شناسی مدرن نسبت به استفاده از تحلیل‌های پیچیده تجربی تردید نشان می‌دهند و نسبت به روش‌های ذهنی و کیفی تمایل بیشتری نشان می‌دهند. برای مثال، پیشروان نظریه بوم‌شناسی مدرن، «مول»^۱ و «سپارگارن»^۲ تردید خود را نسبت به توانایی تحقیق تجربی برای خاتمه بحث‌های نظری بیان می‌کنند و از به‌کارگیری روش‌های تجربی و آزمایش فرضیه درباره نتایج زیست‌محیطی مدرنیته اجتناب می‌ورزند. در نهایت، آن‌ها اعتبار استفاده از «واقعیت‌های تجربی علوم طبیعی» و تحلیل‌های تجربی برای ارزیابی مشکلات زیست‌محیطی ناشی از عوامل اجتماعی را زیر سوال می‌برند.

چنین موضعی که به‌هیچ‌وجه منحصر به مول و اسپارگارن نیست، با بدنه گسترده پژوهش‌های جامعه‌شناسانه که به‌شدت متکی بر ارزیابی دانشمندان علوم طبیعی، آژانس‌های دولتی و فعالان زیست‌محیطی از شرایط زیست‌محیطی برای تحلیل تجربی رویکردهای متنوع و معمولاً متضاد درباره دلایل و نیروهای پیش‌برنده انحطاط زیست‌محیطی، تأثیرات انحطاط و چگونگی فرایند اصلاح زیست‌محیطی بوده‌اند. از سوی دیگر، پراگماتیست‌های متمایل به پژوهش‌های تجربی در جامعه‌شناسی زیست‌محیطی

¹ Mol

² Spaargaren



از نکاتی که ندانم گرایان درباره مشکلات استفاده از داده‌های ناقص درباره شرایط زیست‌محیطی بهره می‌برند اما به هر حال، جدایی این دو رویکرد که درباره سودمندی شواهد تجربی برای آزمودن رویکردهای نظری و داوری میان رویکردهای گوناگون توافق ندارند، چالشی برای این حوزه ایجاد کرده‌است.

اثر مشکلات زیست محیطی: توزیع نابرابر و عدالت زیست محیطی

یک بعد کلیدی از کارهای اولیه جامعه‌شناسان محیط‌زیست نگرانی از اثرات اجتماعی مشکلات منابع و محیط‌زیست و به‌ویژه توزیع نابرابر اثرات منفی آن بود. برای مدت‌های مدید نابرابری محور تمرکز جامعه‌شناسی بوده است، بنابراین هیچ جای تعجب نیست که اثرات نابرابر کمبود انرژی و تاثیر واپس‌گرای سیاست‌هایی که باید با آنها دست و پنجه نرم کنند از نگرانی‌های عمده دهه ۱۹۷۰ بوده است. با کشف آلودگی‌های سمی در «لاو کانال»^۱ و مناطق دیگر، توزیع قرار گرفتن در معرض خطرات زیست‌محیطی یکی از کانون‌های جامعه‌شناسی محیط‌زیست شد. مطالعات متعددی به چگونگی توزیع نابرابر خطرات ضایعات سمی و سایر خطرات زیست‌محیطی میان قشرهای نژادی و اقتصادی-اجتماعی پرداختند و به اینکه اقلیت‌ها و سطوح

¹ Love Canal



پایین اقتصادی-اجتماعی به‌طور گسترده‌ای در معرض آن‌ها قرار گرفته‌اند. گمانه‌زنی‌ها پیرامون اینکه طبقه یا نژاد عامل بنیادین است همچنان باقی می‌ماند و مطالعاتی که روز به روز بر پیچیدگی آن افزوده می‌شود روشن ساخته‌اند که اثر متقابل میان این دو عامل به همان اندازه نقش خط سیر تاریخی بر الگوهای معاصر توزیع نابرابر تاثیر گذار بوده است.





ضمیمه:

نگرش رادیکال به محیط‌زیست^۱ (متن سخنرانی در سمینار محیط‌زیست)

فریبرز رییس دانا

طبیعی است که نگاه رادیکال به محیط‌زیست با نگاه مارکسیستی به محیط‌زیست متفاوت است، مدت‌ها مارکسیست‌ها متهم بودند که نگاه اکولوژیکی به طبیعت ندارند، گویانکه همین نگاه را مدت‌ها فمینیست‌ها داشتند و مدت‌ها مارکسیست‌ها را متهم به داشتن نگاه مردانه به مسائل می‌کردند. البته مسئله زن در این بحث نمی‌گنجد و در فرصت مناسب می‌توان به این اتهام نادرست پرداخت. اما به اتهام ردیالانۀ بورژوازی به اندیشه‌های مارکسیستی نسبت به مسئله محیط‌زیست به‌سادگی می‌توان توضیح داد. نخستین کسی که به قول انگلس به محدودیت‌های شناخت در ارتباط با زیست‌شناسی

^۱ منتشر شده در ویژه‌نامه «جنبش کارگری و مسئله محیط‌زیست»، بهمن ۱۳۹۲.



پرداخت، امیل دوبوس رایموند زیست‌شناس آلمانی بود، او در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ به این نتیجه رسیده بود که چون رابطه‌ی حیات با ماده از نوع رابطه‌ی پیدایش است پس باید به سراغ نظریه‌های تکامل برای خاستگاه حیات رفت. داروین نیز با اینکه قبل از مارکس زندگی می‌کرد عالی‌ترین نوع نگرش ماتریالیسم دیالکتیک به طبیعت را تئوریزه کرد و بعد از او هم انگلس این کار را انجام داد. به نظر انگلس نظریه‌ی داروین را باید چونان برهان عملی نظریه‌ی هگلی در مورد پیوند درونی میان ضرورت و تضاد در نظر گرفت. مدت‌ها محفل‌های بورژوازی یا مارکسیست‌های ناوارد به انگلس حمله می‌کردند که او دیدگاه‌های ماتریالیسم دیالکتیک را به اکولوژی به زور وارد می‌کند، این حرف‌ها هم عموماً با پوشش «رادیکالیسم» انجام شد و گفته می‌شد دیالکتیک مربوط به پراکسیس است و نه طبیعت، پراکسیس در اجتماع اتفاق می‌افتد و یکی از پایه‌های آن آگاهی است. دیدگاه هگلی در مارکسیسم علیه دیدگاه پوزیتیویستی بود و در آن بر ماده‌گرایی عملی مارکس تاکید می‌شد که در مفهوم او از پراکسیس جا داشت و سنت‌های آن موجب شده بود بررسی با شیوه‌های دیالکتیکی در طبیعت کمرنگ شود یا کنار برود و اساساً گفته شود این قلمرو به پوزیتیویست‌ها تعلق دارد. در نتیجه می‌گفتند به کار بردن دیدگاه‌های دیالکتیکی در طبیعت توسط انگلس یک اشتباه بزرگ است. در



دهه ۷۰ میلادی و آن زمان که در انگلستان دانشجو بودم به یاد دارم مارکسیست‌هایی را که اعتقاد داشتند انگلس در این موضوع اشتباه کرده است و خود را «مارکسیست»‌های ضدانگلس می‌دانستند و انگلس را انحرافی در اندیشه‌های مارکسیستی می‌دانستند و معتقد بودند که استفاده از دیالکتیک در مسائل مربوط به طبیعت و اکولوژی اشتباه بزرگی از جانب انگلس بوده است. بعدها کسانی این بحث انگلس را باز کردند. می‌توانم به پی تامپسون و ریموند ویلیامز در انگلستان، سوئیزی، باران و مکداف و بریدمن (اصحاب مانتلی ریویو) در امریکا اشاره کنم. به‌نوعی ما مدیون جان بلامی فاستر هستیم که در کتاب «اکولوژی و مارکس» نظریات مربوط به انگلس را باز کرد و حقانیت نظرات او را اثبات کرد و به امکان کاربرد شیوه‌های دیالکتیکی در طبیعت یاری رساند. اگر کانت در نقد سومش بر آن بود که غایت‌شناسی بر پایه تعقل ناب می‌تواند به شناخت طبیعت کمک کند. برای مارکسیست‌های امروز این تعقل دیالکتیکی در منطق پیدایش است که می‌تواند به شناخت ما کمک کند. در واقع نشان داده شده است انگلس مارکسیست بزرگی بود و به کاربرد دیالکتیک در طبیعت نیازمند یک توضیح و فهم ویژه و جدیدی است. آرزو و در واقع خواسته مارکس این نبود که متدولوژی طراحی کند که در همه علوم کاربرد داشته باشد. او پوزیتیویسم را دیده بود و از توانایی‌ها و



محدودیت‌های آن هم مطلع بود (در حد زمان خود) بارها هم متهم به پوزیتیویسم شده بود. او نمی‌خواست متدولوژی‌ای را داشته باشد که در همه علوم اعم از فیزیک و شیمی و ریاضیات و... کاربرد داشته باشد و اثبات شود، او پرنسیب ذهنی را خواهان بود که بتواند علوم و معرفت‌شناسی را یگانه تعریف کند. معرفت‌شناسی که او شناخته بود و طرح کرده بود ماتریالیسم بود، ماتریالیسمی غیرمکانیکی و دیالکتیکی که وقتی مربوط به مسائل اجتماعی و مبارزات طبقه کارگر می‌شد بحث پراکسیس را پیش می‌آورد. درستی نظریات مارکس هم بعد از گذشت سالیان اثبات شده است. در قرن ۲۰ که مبارزات رهایی‌بخش و مبارزات انقلابی طبقه کارگر در اوج خود قرار داشت، و مسئله سوسیالیسم، مسئله اصلی بود. این روند باعث فراموش شدن مسئله محیط‌زیست شد. مارکس می‌گوید به جز کار این طبیعت است که در تولید دخالت دارد. اما شماری نه چندان کم از کسانی که «کارباور» هستند عموماً مسئله طبیعت را فراموش می‌کنند درحالی که مارکس چنین دیدگاهی نداشت و انسان را جزئی از طبیعت می‌دانست، دنباله طبیعت می‌دانست اما دنباله اجتماعی شده طبیعت، اگر شما بخواهید بر اساس یک نگاه دگماتیک انسان را صرفاً اجتماعی تعریف کنید، او را از طبیعت دور کردید، اصل و پایه و ریشه انسان را فراموش کردید و در مقابل این نظریه هم نظریه‌های سبزه‌های لطیف طبیعت‌گرا قرار دارد که



این هم خود دیدگاهی ناقص و نادرست است که انسان را صرفاً در غالب طبیعت بنگریم. جمله‌ای از مارکس در گروندریسه است که من یادداشت دقیق آن را الان ندارم و نقل به مضمون آن الان در ذهنم است که چیزی که نیاز به توضیح دارد و نتیجه فرایند تاریخی است و آن یگانه‌بودن انسان زنده با شرایط طبیعی‌ای که زنده است و بنابراین مبادله سوخت و ساز با طبیعت نیست و از این رو تصرف طبیعت نیست (یعنی فقط این نیست) بلکه درواقع صدای هستی انسان زنده با آن شرایط غیرزنده است که برای هستی انسان ضروری است. این جدایی در شرایط دستمزدی و کارگر و سرمایه به وقوع پیوسته است. از نظر مارکس گرامی‌ترین علم، تاریخ است. از نظر مارکس پدیده‌ها در تاریخ اتفاق می‌افتند و از این رو خصلت تاریخی دارند. چرا مارکس در ۲۲ سالگی در میان فیلسوفان باستان به اپیکور علاقه‌مندتر بود؟ او ارسطو و دموکریت و افلاطون و رواقیون را خوب می‌شناخت اما آن چیزی که برای مارکس اپیکور را ارجح کرد، ماتریالیست بودن او بود و در واقع ماتریالیست غیر علت و معلولی بودن او. ماتریالیست‌های علت و معلولی برعکس ماتریالیست‌های تحلیلی، به طبیعت صرفاً نگاه علت و معلولی دارند. اپیکور درواقع اولین ماتریالیستی بود که نگاه علت و معلولی، مخصوصاً علت و معلولی ساده نداشت، اپیکور رابطه علت و معلولی را از ذهن خود کنار گذاشته بود و یا ماتریالیسمی غیر علت و معلولی و



با تحلیل - البته تحلیل ناپخته آن زمان - پدیده‌ها را بررسی می‌کرد. اپیکور واضع نظریه بیگانگی انسان بوده است ولی اپیکور انسان را در مقابل طبیعت بیگانه می‌دید و بی‌سبب هم نبود که مارکس زمان خود را صرف کرد تا در نظریه دکترای خود نظریات اپیکور را بسط دهد. در واقع اپیکور نظریه تصادفی در اتم‌ها را برخلاف نظر دموکریتوس، قبول داشت، داروین هم نظریه تصادفی جهش در تکامل انواع را قبول داشت. وقتی مسئله را از این زاویه مورد بررسی قرار دهیم می‌توانیم نقش انگلس و مسئله دیالکتیک در طبیعت را هم مورد بررسی قرار دهیم، کاری که جان بلامی فاستر آن را بسط داد. بعضی‌ها مارکس و انگلس را متهم می‌کنند که چون آن‌ها انسان را دنباله طبیعت می‌دانند در واقع انسان و طبیعت دارای وحدت بدون تضاد هستند، در حالی که این حرف یکسره اشتباه است. دقت کنید او می‌گوید «نه وحدت انسان ارگانیك با طبیعت غیر ارگانیك». این وحدت غیر ارگانیك، در واقع همان متابولیسم انسان با طبیعت است، متابولیسم در واقع همان سوخت و ساز است، متابولیسم بدن انسان این است که موادی را می‌گیرد، تبدیل به انرژی می‌کند و انرژی را مصرف می‌کند تا تمام می‌شود و مجدداً همین روند را تکرار می‌کند. او می‌گوید آن چیزی که نیاز به توضیح دارد این وحدت نیست بلکه چیزی که نیاز به توضیح دارد در واقع جدایی ارگانیك زنده و این شرایط نازنده است.



می‌گویند آن چیزی که نیاز داریم بدانیم وحدت انسان با طبیعت نیست بلکه جداشدن این دو پدیده است. این درسی است که مارکس برای پروراندن آن، کار خود را از اپیکور شروع کرده است. ما وقتی شروع می‌کنیم به صورت آگاهانه از بهره‌کشی در واقع با طبیعت دچار تضاد می‌شویم و وحدتی باقی نمی‌ماند و حال باید این تضاد را به گونه‌ای حل کنیم. باری این جدایی محصول رواج کار دستمزدی و سرمایه و در واقع نظام بهره‌کشی سرمایه‌دارانه است و از همین جا ما وارد بحث اصلی خود مارکس می‌شویم. او می‌گوید آن چیزی که ما باید بگوییم وحدت انسان با طبیعت نیست چون این وحدت وجود دارد ولی وقتی که جدایی بین انسان و طبیعت در تاریخ اتفاق می‌افتد باید چرایی این اتفاق را توضیح دهیم و باید بگوییم و توضیح دهیم آن چیزی که بین طبیعت و انسان جدایی انداخته است چیست، مارکس می‌گوید این جدایی همیشه در تاریخ وجود داشته است، مانند ستم بر زنان که همیشه در نظام‌های مردسالارانه وجود داشته است. انسان مدت‌هاست که از طبیعت جدا شده است و از آن بهره‌کشی می‌کند ولی آن چیزی که انسان را در تضاد کامل با محیط خود قرار می‌دهد رابطه کار دستمزدی و سرمایه است، به‌طور خلاصه وقتی نظام سرمایه‌داری در جامعه مستولی شد، این نظام جدایی انسان از طبیعت را در شرایط متفاوتی با گذشته قرار می‌دهد. مارکس توضیح می‌دهد که چگونه این



اتفاق می‌افتد، درواقع مارکس بحثی را مطرح می‌کند که انگلس به کمک این بحث می‌آید و آن پیوند اکولوژیکی است. پیوند اکولوژیکی پیوند انسان و طبیعت نیست، پیوند دادن دگرگونی اجتماعی با دگرگونی رابطه انسان و طبیعت است، پس انسان داریم، طبیعت داریم، رابطه بین این دو را داریم و هم‌چنین یک رابطه وحدت داریم و یک تضاد داریم. حالا بحث جدیدی هم اضافه شد و آن دگرگونی‌های اجتماعی که رابطه بین انسان و طبیعت را هر چه دگرگون‌تر می‌کند و به وضعی در می‌آورد که امروز درآمده است، یعنی بهره‌کشی از طبیعت. یادم می‌آید زمانی دور وقتی نوآموز بودم و کتاب‌های آموزشی و آثار مارکسیستی و مترقی هم در دست نبودند وقتی از مریان و معلمان و رفقای سیاسی می‌پرسیدم بعد از حل نهایی تضادهای اجتماعی، نوبت دیالکتیکی به چه می‌رسد پاسخ ناکامی، ناراستی دریافت می‌کردم زیرا این پاسخ از آثار چاپ شوروی بیرون تراویده بود. می‌گفتند نبرد برای تسلط بر طبیعت این یک وجه قضیه بود. مارکس خودش بعدها نظریه تسلط بر طبیعت را به نظریه سازگاری و وحدت بر طبیعت متکامل کرد. با پیروزی انسان بر نظام بهره‌کشی نوبت به نظام بهره‌کشی از طبیعت نمی‌رسد، بلکه برعکس طرحی نو و انسانی در افکنده می‌شود. در این مورد نیز برخی خرده می‌گیرند که این کار بهره‌کشی از طبیعت فقط توسط نظام سرمایه‌داری انجام نشده و در زمان اتحاد



جماهیر شوروی هم این اتفاق افتاده است به خصوص در سبیری که ستمگرانه از طبیعت آنجا بهره‌برداری کردند. جواب ما این است که هر اتفاقی که در اتحاد جماهیر شوروی افتاده ضد شیوه و روش سرمایه‌داری نبوده است و اتفاقاً مواردی از این دست، پاشنه آشیل نظام شوروی شد، ثانیاً واکنشی هم که نظام شوروی داشته واکنش صحیحی نبوده است، این نظام در مقابل نظام سرمایه‌داری واکنشی داشت تا بتواند رقابت کند و برای پیروزی سوسیالیسم در یک کشور تولید خود را بالا ببرد. بنابراین نافی تجربه شوروی نافی نقطه‌نظر مارکس نیست زیرا هر چیزی هم که در شوروی اتفاق افتاد براساس نظرات مارکس نبوده است. البته آن چه که در شوروی اتفاق افتاده کسری هم از آن چه که امروز در جهان سرمایه‌داری اتفاق می‌افتد نبوده است. ولی همین مقدار اندک هم نشان‌دهنده استفاده از روش‌های نادرست در مقابل سرمایه‌داری است، یعنی، ادای سرمایه‌داری را در مقابل خودش درآوردن. حالا بحث مختصر دیگری هم دارم که می‌خواهم برای شما بگویم. جنبشی در جهان به نام جنبش سبز مطرح است، جنبش سبز مانند جنبش فمینیستی یا مانند جنبش چپ نو، در ابتدای شکل‌گیری خود رادیکال به دنیا آمد و مبانی بسیاری از نظرات خود را از اندیشه‌های کارل مارکس انتخاب کرده بود، همان‌طوری که جنبش چپ نو از ناامیدی چپ‌های آمریکایی از وضعیت چپ در آن زمان



ناشی شد و شکل گرفت و در ابتدای شکل‌گیری‌اش هم رادیکال بود اما بعدها راه به پست‌مدرنیسم برد و البته بخش رادیکال آن بالنده مانده است. جنبش فمینیستی هم راه به لیبرالیسم فمینیستی برد یعنی معیار آزادی زن را آزادی‌های فردی زن دانست، درواقع راه به جایی برد که در ابتدا علیه آن مبارزه می‌کرد یعنی برعلیه سلطه فردی مرد بر زن مبارزه می‌کرد اما درنهایت خودش در تله آزادی‌های فردی زن افتاد. جنبش سبز هم بی‌برو برگرد جنبشی رادیکال بود چون به هر راهی که برای دفاع از طبیعت و محیط‌زیست می‌رفتند می‌دیدند چیزی اینجا به عنوان زمینه‌ساز اصلی (و نه در رابطه علت و معلولی ساده) بحران محیط‌زیست وجود دارد و آن عامل سرمایه‌داری است. یک تفاوت بین سرخ‌ها و سبزها همیشه وجود داشته است، این تفاوت سوءتفاهمی است که سبزها به سرخ‌ها داشته‌اند. آن‌ها گمان می‌کنند چون ما نظریات مارکسیستی داریم و چون مارکس گفته مناسبات تولیدی مانع رشد نیروهای مولد می‌شود ما خواهان تولید ستمگرانه، بی‌ملاحظه و بیرحمانه هر چه بیشتر و به هر قیمت هستیم. شاید تجربه استالین و نواستالین نیز به این سوءبرداشت کمک کرد. این طور نیست، مناسبات تولید مانع رشد نیروهای مولده است ولی نتیجه ما از این جمله این نیست که مناسبات تولید اصلاح شود تا ما بتوانیم با ولع بیشتر به تولید بی‌رحمانه دست بزنیم. کارل مارکس و مارکسیست‌ها بودند که نظریه



واقع‌گرایانه بحران ناشی از اضافه‌انباشت که در همان حالی که فقر و فقر نسبی گسترش می‌یابد، کشف کردند و بسط دادند. ما نه به تولید ولع‌آمیز و نه به مصرف ولع‌آمیز اعتقادی نداریم. ما به تولید عادلانه اعتقاد داریم، تولیدی که دست‌اندازی به طبیعت نکند، تولیدی که منجر به بهره‌کشی از انسان و بیگانه‌سازی نشود. مارکس زمانی که در موارد مختلف از سوسیالیسم صحبت می‌کند در واقع مشخص می‌کند که برای تولید نه‌تنها ولعی قائل نیست بلکه برای تولید در ارتباط با توزیع و استفاده از کار انسان و طبیعت حدومرزی قائل است. بنابراین انتقادی که سبزه‌ها به سرخ‌ها دارند از نظر من بی‌اساس است. مارکس از اخلاق و انسانگرایی‌های متداول و احساساتی‌زده خیلی صحبت نکرده است. اما مارکس، گرایشی رمانتیک نیز داشت (منظور برداشت از عصر فلسفی رمانتیسم است) و او به عنوان انسان‌گراترین فیلسوفی که من می‌شناسم، با نشان دادن تولید و مصرف ولع‌آمیز، آسیب‌هایش را به جامعه و هستی آدمی‌زاد نشان داد و به نقد کشید. بنابراین او ولع تولید نداشته و به عدالت در تولید باور داشته است. به هر روی ما اگر سبزه‌های اولیه را بررسی کنیم، تحلیل‌هایی که در مورد سرمایه‌داری دارند واقعاً برای مارکسیست‌ها کاربرد دارد و می‌تواند یاری‌رسان باشد. در واقع مارکسیست‌ها همان‌طور که خود را باید مدیون فمینیست‌های سوسیالیست یا مارکسیست چند دهه‌ اخیر بدانند باید



مدیون سبزه‌های اولیه هم بدانند چراکه آن‌ها دریچه‌های جدیدی به نقد سرمایه‌داری را باز کردند و در مورد دست‌اندازی‌های سرمایه‌داری در طبیعت که منجر به دگرگونی رابطه‌ی انسان و طبیعت می‌شوند. به هرروی از نظر من این جنبش‌ها هستند که باید به‌طور بنیادی تحول‌خواهی خود را مدیون مارکس و مارکسیسم باشند. افزایش تولید در نظام سرمایه‌داری برای افزایش سود و سرمایه است. به عنوان مثال عرض کنم، وسایل نقلیه عمومی نیاز به مداخله دولت دارد، تاجر که بر سر اقتصاد انگلستان آن گند بزرگ را آورد هر نوع کمک را به وسایل حمل و نقل عمومی شهرها از بین برد و لغو کرد و در نتیجه قیمت به اندازه‌ای بالا رفت که این خدمات رو به ورشکستگی رفتند. حالا بررسی کنیم افزایش بی‌رویه تولید برای افزایش سود بیشتر از یک سو و ناصرفه‌مند بودن وسائل حمل و نقل عمومی را، اگر آن‌ها را کنار یکدیگر بگذاریم و باهم به گونه‌ای همزمان و تعارض‌آمیز و سیستمی بینیم، نتیجه‌های نمی‌دهد جز آلوده‌تر شدن بیش از پیش محیط‌زیست. حال می‌توانیم دگرگونی رابطه‌ی انسان با طبیعت را هم به راحتی در این مسئله بینیم و دریابیم دگرگونی روابط اجتماعی می‌تواند چه تاثیری بر دگرگونی روابط انسان با طبیعت بگذارد. آلودگی محیط‌زیست منجر به اعتراض و مقاومت مردم در مقابل دولت می‌شود، اعتراض مردم در جایی که حکومت‌های خودکامه و ستمگر



وجود دارند و ما این را بارها در سرزمین خود تجربه کرده‌ایم با سرکوب روبرو می‌شود ولی در غرب که دموکراسی را تجربه کرده‌اند (از حرف من این برداشت را نکنید که اگر دموکراسی لیبرالی عیناً در اینجا هم پیاده شود نتیجه خوبی می‌دهد، اگر وقت بود این را هم توضیح خواهم داد). به‌هرحال در غرب چون از سرکوب عریان استفاده نمی‌شود از شماری سیاست‌های با برنامه و هدف‌مند و نهادینه‌شده و مغالطه‌آمیز استفاده می‌شود، یعنی انداختن آلودگی محیط‌زیست بر گردن کشورهای کمتر توسعه‌یافته و جهان سوم، این را اگر برای اقتصاددانان لیبرال بگوییم، می‌گویند یعنی چی؟ آیا آمریکایی‌ها دودشان را فوت می‌کنند می‌فرستند در شهر و کشور شما. (این را یکی از همین اقتصاددانان لیبرال به خودم گفت). بگذارید با مثالی بحث را روشن کنم، کوشش بسیاری به وجود آمده است که سوخت فسیلی را تبدیل کنند به سوخت اتانول، چون استفاده از سوخت اتانول، به جای سوخت‌های فسیلی در خودروها آلودگی محیط‌زیست مصنوع و شهرها را از بین می‌برد. اتانول از چه چیزی به وجود می‌آید؟ یکی سویا، یکی ذرت، یکی نخل روغنی. تقاضا برای ذرت و تبدیل آن برای تولید اتانول، باعث اعتراضاتی شده، که اولین اعتراض به این امر توسط یک مارکسیست عمل‌گرا در جهان انجام شد به نام فیدل کاسترو. او بود که اعلام کرد ما مردم جهان سوم نباید خاک خود را استثمار



کنیم. (نظر مارکس دربارهٔ کشاورزی و استثمار خاک را نیز به یاد آورید). نباید کشاورزی خود را استثمار کنیم و خوراک خود را بدهیم، تا شما اتانول درست کنید اتومبیل‌هایتان کم دودتر شود و رفاه‌تان به قیمت فقر و گرسنگی بیشتر. ولی به هر روی افزایش ناگهانی تقاضای ذرت باعث شد که فقط در مکزیک بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ یک و نیم میلیارد ضرر کند، حال باید پرسید یعنی چی که مکزیک ضرر کند؟ کشاورزان مکزیک ضرر کردند، زارغانی که در واقع پشتیبان اصلی جنبش انقلابی زاپاتیست‌ها بودند و هستند، زیان دیدند زیرا آمریکا به ذرت کاران خود سوبسید می‌داد و آن‌ها باید غذای خود را گران‌تر می‌خریدند. این مصرف‌کنندگان عادی ذرت بودند که ضرر کردند برای اینکه آن‌ها ذرت را به عنوان غذا مصرف می‌کنند و این آمار در سطح جهان بالاتر هم هست، همهٔ جهان در این فاصله نزدیک به ۱۶ میلیارد دلار زیان دید و جهان سوم نیز ۹،۳ میلیارد دلار. نتیجهٔ امر با اعتراضات مردم روبرو شد، و به عنوان نمونه در اروپا مصرف سوخت‌های اتانولی ۵ تا ۱۰٪ طی سال‌های اخیر کاهش پیدا کرد. اما در آمریکا هنوز فشار برای جایگزینی سوخت اتوبوس با غذای مردم بالاست. در مورد سویا اگر بخواهم بگویم تمام کارخانه‌های سویا در آرژانتین که کارخانه‌دارها و صاحبانش که برای طبقهٔ کارگر و حقوق‌های آن‌ها رفتار درستی نداشتند، اگر نمی‌خواستند کارخانه را



طبق قانون اداره کنند، کارخانه توسط دولت آرژانتین مصادره و به کارگران همان واحد واگذار می‌شد و اتفاقاً از زمانی که کارگران بر این کارخانه‌ها مسلط شدند، زبان‌های کارخانه از بین رفت و از زمانی که این اتفاق افتاد قیمت سویا هم افزایش خاصی نداشت. اتفاقاً ایران هم یکی از مشتریان سویا از آرژانتین هست. در مورد نخل روغنی هم بگویم، در سواحل پاسیفیک کلمبیا، مناطقی هست که این دولت ریاکار و ضدکارگری فعلی کلمبیا که تمام تلاشش از بین بردن جنبش مسلحانه انقلابی کلمبیا یا همان فارک است، زمانی که به قدرت رسید قانونی را گذراند با عنوان حفاظت از سواحل پاسیفیک. آن سواحل مناطقی‌اند که در آن سیاهان زندگی می‌کنند. آن‌ها که تاریخچه رسیدن‌شان به آن منطقه خود داستانی مفصل دارد، در آنجا زندگی خاص خود را داشتند و بر روی خاک با دست‌های خالی شروع به کشت کردند و بعد محیط‌زیست زیبایی در آنجا به وجود آمد، به نحوی که این دولت ریاکار فعلی آن منطقه را محیط‌زیست ملی اعلام کرد و گفت شرایطی ایجاد می‌شود که ساکنان این مناطق بتوانند سود سرشار ببرند. اما این فقط ریاکاری بود، چندسال بعد حمله اقتصادی نولیبرالی به سواحل پاسیفیک و سرزمین‌های سیاهان آغاز شد، گیاه نخل روغنی را به این مناطق بردند و از فقر مردم استفاده کردند و بخش‌هایی از زمین‌ها را خریدند و بعضی از اراضی را تصرف کردند



و محیط‌زیست زیبای آنجا را زیر کشت نخل روغنی نابود کردند. خاک را نابود کردند، چون گیاه نخل روغنی به خاک فشار زیادی می‌آورد، نخل روغنی برای چه می‌خواستند، برای اینکه به امریکا صادر کنند، که در آنجا سوخت اتانول تولید کنند و مردم نیویورک و شیکاگو و لس‌آنجلس آلودگی بیشتری به خود ببینند و این کار اگر هستی مردم را نابود می‌کند، بی‌خیال. باری این است رابطهٔ دیالکتیکی دگرگونی اجتماعی و تصرف بهره‌کش‌تر از طبیعت.



ضمیمه:

«انکار در مقام ایدئولوژی»^۱

مراد فرهادپور

در این مختصر تنها می‌شود به گوشه‌هایی از بحث پرداخت و این نقص نظام آکادمیک ایران است که چنین امکاناتی را فراهم نمی‌کند و تا همین حد نیز باید از مؤسساتی چون پرسش ممنون بود که برای کسانی که اعتبار رسمی و عنوان مثلاً دکتری ندارند، این فرصت را فراهم می‌کند که مباحثی را که مقداری هم رادیکال است، مطرح کنند. اگر هم نقصبی هست باید بدانید که به دلیل عدم امکانات است.

آن چیزی که به عنوان گفتار ایدئولوژیک انکار در عنوان سخنرانی یاد کردم، به بحران محیط زیست بازمی‌گردد. سخنگویان این ایدئولوژی عمدتاً

^۱ این سخنرانی به جهت بزرگداشت جهانی هفته محیط زیست در تاریخ ۱۱ تیرماه ۱۳۹۴ تحت عنوان سمینار «سرمايه‌داری، سلطه، محیط زیست» در موسسه پرسش ارائه گردیده است.



میلیاردرهای نیمه‌دیوانه‌ی امریکایی هستند که هنوز که هنوز است اصرار دارند که چنین نیست و به کمک هایک و پوپر می‌خواهند اثبات کنند که اصلاً زمین‌شناسی و اکولوژی علم نیست و دو تا اکولوژیست بدبختی را که در پرداخت اجاره‌خانه‌شان درمانده‌اند، پیدا می‌کنند و به آن‌ها کمک می‌کنند تا آن‌ها بگویند که این مسائل محیط‌زیستی تقصیر شرکت‌های نفتی نیست و در نهایت اگر به جایی نرسند، بنیادگرایی دینی و رجوع به کتاب مقدس است که این سرخ را می‌دهد که اشرف مخلوقات می‌تواند هر کاری را با طبیعت به‌عنوان منبع ذخیره به قول هایدگر انجام دهد.

اصطلاحی وجود دارد که خود من هم در سال‌های اخیر از آن زیاد استفاده کرده‌ام: اصطلاح سرمایه‌داری هار یا سرمایه‌داری نئولیبرال هار یا نئولیبرالیسم تاجری هار. آنچه می‌خواهم بگویم تا حدی بی‌معنا بودن یا حتی گمراه‌کننده بودن این اصطلاح است؛ زیرا این فکر را ایجاد می‌کند که گویا سرمایه‌داری غیرهار وجود دارد یا اصلاً آینده‌ای غیر از نئولیبرالیسم یا جهانی شدن در پیش رو هست، یا امکان بازگشت به دهه‌ی ۱۹۷۰ هست، یا این که دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ واقعاً یک میان‌پرده‌ای کوتاه در رشد سرمایه‌داری نبوده است. آن چیزی که الان می‌بینیم و از قضا کاملاً با تصویری که مارکس از سرمایه‌ارائه می‌کند، خواناست، ذات اصلی سرمایه‌ارائه است، ذاتی که از قضا به شکل تاریخی تحقق



پیدا می‌کند و با نوعی عطف به ماسبق پیش‌فرض‌های خودش را posit می‌کند، یعنی برمی‌نهد، به همین سبب است که می‌گویم با پیشگویی‌های مارکس خواناست. یعنی اگرچه مارکس در زمان خودش اتفاقاً با سرمایه‌داری‌ای روبه‌رو نبود که امروزه وجود دارد، اما چون توجهش به ذات سرمایه‌داری بود، اتفاقاً توانست سرمایه‌داری الآن ما را پیشگویی کند که به لحاظ تاریخی همان چیزی است که سرمایه‌داری آن دوران را به‌عنوان پیش‌فرض اولیه خودش برمی‌نهد. اینجا با تاریخی بودن ذات به مفهوم هگلی سروکار داریم.

عنوان «سرمایه‌داری هار» این ذات را مخدوش می‌کرد و من در این بحث می‌کوشم از طریق مثال به بی‌معنا بودن این اصطلاحی که خودم هم استفاده کرده‌ام برسیم. شاید یکی از واضح‌ترین مثال‌های آن وضعیت امروز یونان است. شما می‌بینید که هیچ راه دیگر و بدیل دیگری وجود ندارد جز همین سیاست‌های سرکوب‌کننده‌ی هار و این به یک معنا اصلاً نتیجه‌ی ذات خود سیستم سرمایه‌داری است، هرچند نتیجه‌ی تصمیمات افرادی مثل مرکل هم هست. در ادامه به این مسئله می‌رسیم که این دو برخلاف ظاهرشان با هم تضادی ندارند. بنابراین با رجوع به نمونه‌ی یونان به‌خوبی می‌شود فهمید که چرا آن چیزی که هست و آن چیزی که پیش‌روست، چیزی نیست جز



نئولیبرالیسم جهانی شده و تداوم و افزایش آن و لغاتی چون هار یا افسارگسیخته چیزی را به آن اضافه نمی‌کند جز این تصور را به وجود می‌آورد که گویا سرمایه‌داری غیرهار اساساً ممکن است. اگر ما بی‌معنا بودن این اصطلاح را بپذیریم، فکر می‌کنم چیزی که در آن اثبات می‌شود، پیشگویی رزا لوکزامبورگ است که گفته بود بشریت با انتخاب بین سوسیالیسم و توحش روبه‌رو است و آنچه که امروزه داریم، نه فقط این پیشگویی را تأیید می‌کند بلکه یک قدم جلوتر می‌رود و نشان می‌دهد با توجه به این که سوسیالیسمی وجود ندارد، پس بشریت توحش را انتخاب کرده است و وضعیتی که ما الآن در آن هستیم چیزی نیست جز توحش.

پس احتیاجی ندارد که من این واژه را اضافه بکنم، چه بگویم واقعیت، چه بگویم نئولیبرالیسم، چه بگویم جهانی شدن و چه بگویم توحش، در واقع همه‌ی این‌ها مترادف یکدیگر هستند و صرفاً شکل‌های مختلف بیان وضعیتی هستند که در آن به سر می‌بریم، برای اثبات آن هم برای مثال می‌توانید به اطراف خودمان نگاه کنید، می‌توانم مثال سوریه را بیاورم که در آن تمام طرف‌های درگیر شکل جنگیدنشان اصلاً به توحش معنای جدیدی داد، حتی شاید واژه‌ی توحش برای آنچه که امروز در روسیه می‌گذرد و همه‌ی طرف‌ها در آن درگیر هستند - به‌استثنای البته مبارزان کوبانی (به این مسئله خواهم پرداخت که



چرا استثنا هستند) - خود بهترین نمونه است که ما در یک وضعیت کامل توحش به سر می‌بریم؛ این هم نه فقط به این دلیل که در سوریه ۲۰۰ هزار نفر کشته شده‌اند یا گاز شیمیایی به کار برده شده است یا بمب‌های بشکه‌ای از هلیکوپترها پرتاب می‌کنند، بلکه به این معنا که این کار آن‌قدر صورت گرفته و پخش شده که بقیه‌ی جهان با اخبارش به صورت اخبار روزمره‌ی هوا برخورد می‌کنند. آن‌چه توحش را این‌جا می‌رساند، بیشتر از آن‌که خود آن اعمال وحشیانه‌ی داعش وار باشد، ترکیب این جهان‌هایی است که از یک طرف ۷۰۰ نفر وسط مدیترانه غرق می‌شوند و از سوی دیگر در ژاپن مراسم عزاداری گربه بر پا می‌کنند و برای گربه معروفی که در یک ایستگاه قطار بوده و سمبل آن ایستگاه بوده و مرده، شهردار و همه‌ی مقامات جمع شده‌اند برای خانم تیما عزاداری برگزار می‌کنند!

در واقع اتفاقاً آن سویی ظاهراً متمدن، بیشتر هولناک بودن این توحش را رو می‌کند تا صرف آتش زدن و سر بریدن و حرکاتی که در طول تاریخ بشریت بوده است. الان شاید به تعبیر یکی، آدم‌ها همان جنایات را می‌کنند، اما فرقی با گذشته این است که آن تصاویر را در اینترنت و... می‌گذارند؛ یعنی هیچ فرقی با بقیه‌ی تاریخ ندارد. در گذشته نیز تجاوز و آدم‌کشی و... بود، اما



عکسش را بعداً در فیس‌بوک و اینترنت نمی‌گذاشتند! این نشانه‌ی ترقی و پیشرفت نوع بشری است!

بنابراین، اصولاً ما با انتخابی میان توحش و تمدن روبه‌رو نیستیم و به یک معنا این انتخاب پشت سر ما است. گفتار میلیاردی‌های دیوانه‌ی امریکایی، همه‌ی آن‌هایی که می‌گویند بحرانی نیست و گفتار شرکت‌های نفتی و صاحبان قدرت و همه‌ی الیت‌هایی که سعی دارند بگویند تقصیر ما نبود، باعث می‌شود اتفاقاً ما این را درنیابیم که همه ایدئولوژی‌ها، همه‌ی قدرت‌ها و نظام‌ها به یک‌سان درگیر این توحش هستند و از این نظر می‌شود گفت نقش این ایدئولوژی، انکار ایدئولوژی یا پوشاندن این واقعیت است که در زیر حکومت کمونیستی زاغه‌نشین تولید می‌شود و حمله به عراق نیز ناشی از این بود که دست‌راستی‌ترین محافظه‌کاران امریکایی با حزب کارگر و سنت کارگری انگلستان دست‌به‌یکی شدند و فاجعه آن‌جا را ایجاد کردند. بنابراین مسئله اصلی در واقع تأکید نهادن بر حضور فراگیر این توحش است که همه را در بر می‌گیرد و این در بر گرفتن مهم است و پنهان شدنش هم مهم است. من از طریق مثال سعی می‌کنم این مسئله را بازتر کنم، ولی پنهان کردن این انکار ایدئولوژی و بحث پایان سیاست کاملاً متفاوت است، انکار این که دیگر



انتخابی نیست و ما همه توحش را پذیرفتیم آن را درونی کرده‌ایم هم در قالب طبیعت ثانویه و هم در قالب رفتارمان با طبیعت بیرون.

این پوشاندن و انکار ایدئولوژی مهم است؛ زیرا اگر شما امروزه به مقالات گاردین یا هر روزنامه دیگری رجوع کنید، در بخش کامنت‌ها و شرح‌ها یا اظهارنظرهایی که داده می‌شود، می‌بینید که چگونه با قطب‌های دوگانه کاذب روبه‌رو هستیم. به محض این که یک نفر به حمله‌ی امریکا به عراق و فجایعی که از دل آن برآمده اشاره می‌کند، دیگری می‌گوید پس از نظر شما هنوز بهتر بود که صدام حکومت می‌کرد؛ اگر وضعیت لیبی را نقد کنیم، متهم می‌شویم که طرف‌دار قذافی هستیم؛ اگر جنگ‌افروزی امریکا در ویتنام را نقد کنیم، دیگری به جنگ جهانی دوم اشاره می‌کند و می‌گوید منظور شما این است که پس بهتر بود هیتلر اروپا را نگه می‌داشت و امریکا سپاه نمی‌فرستاد به اروپا! این دوگانگی‌های شرق و غرب، چپ و راست، جهان اول و جهان سوم و... نشان می‌دهد که چه مقدار انرژی و وقت صرف این دوگانگی‌های کاذب می‌شود. تکیه من بر این است که عملکرد فرمال و ساختاری ایدئولوژی خیلی مهم‌تر از عملکرد محتوایی‌اش است. مسئله این نیست که آگاهی کاذب است یا دروغ می‌گویند یا پنهان می‌کنند که شرکت‌های نفتی و صنعت مسئول گرم شدن زمین است و روی حقیقت سرپوش می‌گذارد، بلکه این محتوای این نوع



ایدئولوژی است، کارکردش را از طریق مثال بیان می‌کنم. وقتی مجموعه‌ای از ظرف‌ها را داشته باشید و در آن آب باشد و بعد جسمی را در آن بیندازید، تفاوتی ندارد که این جنس طلاست یا سنگ است یا آهن، فرقی نمی‌کند حجم و شکلش، این که کجا آن را پرتاب می‌کنید تعیین می‌کند که چگونه موج ایجاد می‌شود و سطح آب را در کلیت این ظروف تغییر می‌دهد.

این نقش اساسی ایدئولوژی است؛ یعنی به شکل فرمال مهم این است که داخل فضای گفتاری جلوی طرح چه پرسش‌هایی را می‌گیرد و این مهم‌تر از آن است که چه جوابی به پرسش‌های واقعاً موجود الآن می‌دهد. این دعوایی که در اظهارنظرها درمی‌گیرد، نشان‌دهنده این است که هر شکلی از رادیکالیسم الآن اینجا خنثی می‌شود؛ زیرا به محض این که به یک طرف حمله می‌کنید، طرف مقابل مثالی عکس آن را مطرح می‌کند و هیچ موقع شما یک راه‌حل سومی پیدا نمی‌کنید. حالا خود واژه‌ی رادیکالیسم به خاطر همین مباحث به رادیکالیزاسیون بدل شده که اسمی است برای پیوستن مسلمان‌های اروپایی به داعش و همه‌ی ترس‌شان این شده: رادیکالیزاسیون جوانان مسلمان در فرانسه و انگلیس و آلمان و جاهای دیگر. این نشان می‌دهد که خود مفهوم رادیکال زیر این تقسیم‌بندی‌های کاذب دوگانه به صورت فرمال چگونه از بین رفته است. این که ما بخواهیم معنایی به آن بدهیم وجود ندارد، زیرا به محض این که حتی



خود واژه‌ی رادیکال را به کار می‌برید دیگری می‌گوید که رادیکال یعنی جاده‌ای که ته آن پیوستن به داعش است.

روی همین اصل اتفاقاً تکیه بر توحش و همگانی بودن آن ضروری است. هر شکلی از سیاست رادیکال مردمی باید بتواند با درگیر کردن همه در این توحش آغاز کند، نقطه‌ی شروعش باید بر کلیت و جهان‌شمولی این توحش باشد، وگرنه در همین دوگانگی‌ها گیر می‌کند و حرفش را به حرف خاص یک گروه در مقابل یک گروه دیگر تبدیل می‌کنند و بار دیگر قضیه نسبی می‌شود و این مطرح می‌شود که حق با این یا آن است یا حق با همه، هرکسی یک تکه‌ای از این حق را دارد. رادیکالیسم واقعی باید اتفاقاً شرط اولش را این بگذارد که همه‌ی ما درگیر توحش هستیم و در انتخاب‌های سیاسی هم تمام نموده‌های این توحش را شجاعانه اسم ببرد تا نتواند به فضاهای کاذب رانده شود که این فضاهای کاذب از قضا ایدئولوژی‌هایی مثل انکار محیط زیست را ایجاد می‌کنند، این تصور را ایجاد می‌کند که هنوز یک چیزی غیر از سرمایه‌داری‌ها وجود دارد، چراکه‌ها بودندش فقط متصل به همین میلیاردی دیوانه‌امریکایی یا این شرکت نفتی است. هرچند این‌ها هستند، اما ما هم‌ها هستیم، این‌ها بودند هم در سیستم وجود دارد و هم در افراد.



اگر بخواهم در مثال این مسئله را بیان کنم باید به سال ۲۰۰۸ بازگردیم؛ در آن سال بحران مالی رخ داد که همه با آن آشنا هستیم و در برابر آن جنبش اشغال وال‌استریت رخ داد، یکی از شعارهای این جنبش، شعار ۹۹ درصد و ۱ درصد بود؛ آن ۱ درصد عین همین انکار محیط زیست است، ۱ درصد نخبگان، پولداران، صاحبان اساسی قدرت و سرمایه و میلیاردرها و بانکداران که از این بحران استفاده می‌کردند و ۹۹ درصد بقیه در مقابل آن‌ها بودند و ضرر می‌کردند. بدیو به خوبی نشان می‌دهد که اتفاقاً این تأکید هم به لحاظ آماری غلط است و هم به لحاظ سیاسی غلط است و یکی از دلایل شکست جنبش جوانان اشغال وال‌استریت همین شعار بود. ما اصلاً قضیه‌ی ۹۹ درصد و ۱ درصد نداریم، آن ۱ درصد اجازه می‌دهد که دخالت بقیه‌ی ۹۹ درصد در خود بحران در نظر گرفته نشود. آن موقع گفته می‌شد که این ۱ درصد و ۹۹ درصد همه چیز را روی بانکداران و روی حرص و طمع آن‌ها زوم کنند و این نوعی عقب‌نشینی از سیاست به اخلاق است و نتیجتاً نیز ما به هیچ چیز نمی‌رسیم جز این که سیستم دست‌نخورده باقی می‌ماند و فقط ویتترین یا ظاهرش عوض می‌شود، ظاهرش نیز این است که بانکداران حرص و طمع‌شان را کمتر می‌کنند. ایراد این بود که چنین سیاستی که اخلاقی است، نهایتاً اصل واقعیت را دست‌نخورده می‌گذارد و گیر اخلاقی به چند بانکدار می‌دهد.



اما جالب توجه این است که در تمام این دوره دولت‌هایی که قبل از آن هشت میلیون نداشتند که به پناهنده‌ها کمک کنند، ۸۰۰ میلیارد از مالیات مردم به بانکداران دادند تا بانک‌ها ورشکست نشوند و در تمام این دوره نه فقط سیستم یعنی خصوصی‌سازی، آزادسازی و تمام آن حرکت‌ها به سمت سرمایه‌ی مالی که مارکس به‌عنوان ذات سرمایه‌داری مطرح کرده بود، سر جای خودش ماند و ادامه پیدا کرد، بلکه حتی آن جنبه به ظاهر اخلاقی نیز به جایی نرسید. بانکداران در همین دوره نه فقط حرص و طمع‌شان را کم نکردند بلکه به پاداش‌ها و مزایایی که به خودشان می‌دادند نیز افزودند و درست در زمانی که مالیات‌دهنده‌ها ۸۰۰ میلیارد دلار می‌دادند که بانک‌ها ورشکست نشوند، رئسای بانک‌ها یک میلیون دلار پاداش خود را به دو میلیون تبدیل کردند و به مردم هم پوزخند زدند و این کار را پنهان هم نمی‌کردند. در نتیجه نشان می‌دهد که حتی آن جنبه‌ی اخلاقی نیز اینجا عمل نمی‌کند، آن تصویری که ما فکر می‌کردیم این‌ها لاقط ظاهر قضیه را حفظ می‌کنند هم غلط بود.

اگر این بحث را ادامه دهیم اتفاقاً یکی از تناقضاتی که در بحث بود روشن می‌شود، این که هم سیستم تجسم توحش است و هم آدم‌ها و تصمیم‌گیری‌ها؛ یعنی این‌طور نیست که بگوییم سیستم است که کار می‌کند و آدم‌ها فقط آلت دست آن هستند یا نه. ما می‌بینیم که تصمیم‌گیری آدم‌هایی چون مرکل، یونکر



و بوش در اتاق‌های در بسته است که اتفاقات را رقم می‌زند؛ جنگ عراق نمونه‌ی آن است. نکته این است که این دو اصلاً ضد هم نیستند بلکه دقیقاً چون سیستم، سیستم توحش است، در متن سیستم نخبگان همیشه این امکان را پیدا می‌کنند که بتوانند به راحتی تصمیماتی بگیرند که خودشان نیز می‌دانند چه اتفاقاتی رخ می‌دهد، این که میلیون‌ها نفر بیکار می‌شوند، هزاران نفر کشته می‌شوند. این تصمیم‌ها گرفته می‌شود و از قضا همین تصمیم‌گیری‌هاست که از طریق آن توحش سیستم عمل می‌کند؛ به خاطر همین است که من می‌گویم زوم کردن روی داعش شاید به این شکل درست نباشد، ما باید این را بدانیم که این‌ها دو روی یک سکه هستند، چون سیستم در کل یعنی توحش.

بنابراین نخبگان این امکان را پیدا می‌کنند که هر کاری که دلشان می‌خواهد انجام دهند و چون نخبگان در ارتباط با طبیعت شروع جنگ و دخالت در کشورهای خودشان و دیگر کشورها و یا هر چیز دیگر تصمیم می‌گیرند، در واقع این تصمیم‌گیری‌هاست که توحش سیستم همگانی می‌شود و به شکلی همه در آن مشارکت داده می‌شوند.

اگر قرار باشد قطب‌نمای ایدئولوژیک‌مان را ۱۸۰ درجه بچرخانیم و همه را انضمامی‌تر کنیم تا خودمان را نیز در بر گیرد، اجازه بدهید اشاره کنم که طبق آمارهای رسمی مقامات خودمان طی سه الی چهار دهه‌ی گذشته رشد



سرمایه‌داری بر اساس قواعد IMF و بانک جهانی بیشترین صدمه را به محیط زیست وارد کرده و ما با بی‌آبی و نتایجش روبه‌رو هستیم. اگر طبق همین آمارها به سال‌های ۹۰ تا ۹۲ برگردیم، رشد اقتصادی ایران منهای پنج بود و بعداً منهای چهار شد و بعد منهای سه. این در شرایطی بود که تحریم‌های گسترده‌ی تجاری، بانکی و صنعتی بر اقتصاد حاکم بود. در یک اقتصاد ایزوله‌شده تحت تحریم با رشد منفی پنج و منفی چهار درصد، ما سالانه بین ۲۰ تا ۳۰ هزار پورشه و مرسدس‌بنز وارد کرده‌ایم، ماشین‌هایی با مصرف خیلی بالای بنزین و با قیمت‌های عجیب و غریب. نمونه دیگر می‌توان به راهپیمایی کارگران اشاره کرد؛ پارسال بعد از هشت سال اجازه راهپیمایی به کارگران در روز اول ماه می داده شد و جالب است بدانید یکی از شعارهایی که دست‌کم در تهران مطرح شد مضمونش این بود که به کارفرمایان توصیه می‌کرد حیا کنند و کارگران افغانی را رها کنند، این شعار کارگران ما پس از هشت سال بود.

اینجاست که می‌گویم ماجرا دیگر انتخاب پیش رو نیست، انتخاب بین توحش و سوسیالیزم نیست، ما توحش را انتخاب کردیم و این شامل حال همه‌ی نظام‌ها و گروه‌ها و دسته‌ها می‌شود. در واقع به یک معنا برخلاف قانونی که می‌گوید فرض را باید بر بی‌گناهی گذاشت تا گناهکار بودن ثابت شود، به نظر من باید



فرض را بر توحش و وحشی بودن و هار بودن گذاشت تا عکسش ثابت شود. همه ما به شکلی یک جای کارمان به توحش می‌رسد و اگر از این شروع نکنیم، نمی‌توانیم قدم‌های بعدی یعنی حرکت از کلیت به کل انضمامی را برداریم.

در پایان تفاوت این دیدگاه را با نسبی‌گرایی پست‌مدرن برجسته می‌کنم. اولاً دیدگاه من چنان‌که دیدید خیلی بدبینانه است؛ بنابراین اصلاً با خوش‌باشی و خوش‌بینی پست‌مدرنیستی ارتباطی ندارد، وقتی از انکار ایدئولوژی حرف می‌زنم منظورم گسترش توحش به همه جاست و بی‌معنی شدن نمادها و اسامی‌ای هستند که قبلاً معنی داشتند، مثل همین رادیکال، اما این به معنای انکار و پایان ایدئولوژی و پایان سیاست نیست، بلکه به معنای قرار گرفتن در برابر دوگانگی سیستم و نخبگان است که همراه با هم این توحش را بر همه مستولی می‌کنند.

اگر بخواهم تفاوت را برجسته کنم باید بگویم به نظر می‌آید وقتی ما از توحش به‌عنوان یک کل جهان‌شمول صحبت می‌کنیم، تا حدی می‌توانیم آن را بر اساس یک استثنا برساننده بخوانیم؛ یعنی همیشه هر کلی یک استثنا دارد که با کنار گذاشتن آن خودش را می‌سازد - این شیوه‌ای است که لاکلائو مطرح می‌کند - و به همین علت آن کل هیچ‌وقت تمام‌شده نیست. این از یک طرف



آن استثنا را نسبی می‌کند؛ یعنی هر چیزی می‌تواند نقش آن استثنا را بازی کند و کل هم ناتمام است. حرف من برعکس بود، یعنی کل تمام است و همه در توحش رفتیم، ولی اتفاقاً از دل این کلی شدن توحش است که استثنا بیرون می‌آید؛ دقیقاً چون سرمایه‌داری خودش را با هار بودن یکی کرده و خودش را با ذات خودش یکی کرده است، دقیقاً چون توحش سراسری و کلی شده است، ما در هر جا (هرکس و هر گروهی) کمترین ایستادگی برای تمدن، برای شرف، برای حیثیت، برای ذره‌ای صداقت و آبرو در برابر منجلابی که همه در آن فرو رفتیم (در برابر این خودفروشی جهانی که اسمش را مصرف‌گرایی گذاشته‌اند) نمی‌کنیم و این چیزی است که در مثال کوبانی با آن روبه‌رو می‌شویم.

درواقع خود سرمایه‌داری با انتخاب توحش و با جهانی کردنش کاری کرده که می‌توان آن گفته‌ی معروف والتر بنیامین را برعکس خواند، یعنی به جای این جمله، «همه‌ی اسناد و مدارک تمدن در عین حال اسناد و مدارک توحش هم هستند»، شاید بهتر باشد اصل را بر توحش بگذاریم و با توحش آغاز کنیم، آن وقت می‌بینیم چون همه چیز بدل شده است به توحش و سببیت در معنای عامش، پس هر جا که ما ذره‌ای کرامت، ذره‌ای صداقت، ذره‌ای ایستادگی پیدا می‌کنیم، این ایستادگی خودبه‌خود به مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری تبدیل



می‌شود. این چیزی است که نظام حاکم جهانی نفهمید و این چیزی است که خودبه‌خودی مبارزان کوبانی را با کسانی که در یونان و اسپانیا از طریق صندوق رأی جلوی ریاضت‌کشی می‌ایستند، مرتبط می‌کند و با شورش‌های خیابانی لندن و پاریس و زاغه‌نشین‌های هند و چین و دیگر ممالک همراه می‌کند. دقیقاً چون سرمایه‌داری این توحش را یک‌دست کرده، همه‌ی این شکل‌ها خواه‌ناخواه به این می‌رسند که دشمنشان واحد است و یکدیگر را پیدا می‌کنند.

البته مسئله‌ی اصلی چنان‌که لوک‌اچ گفت این است که نظریه با تکیه بر مسئله سازمان‌دهی است که می‌تواند جنبه عملی پیدا کند و مفهوم عمل و نظریه با هم گره بخورند؛ یعنی این بحث‌ها از بحث‌هایی صرفاً شبه‌رمانتیک و صرف مطرح کردن مترادف نئولیبرالیزم با توحش نیست، بلکه باید از این فراتر رفت و این بحث کلی را انضمامی بکنیم؛ یعنی بگوییم جهانی شدن توحش یعنی چه، پیوند آن با ذات سرمایه‌داری یعنی چه و نمودهای متکثر آن در سراسر جهان چیست؟ این اتفاقاً زمانی رخ می‌دهد که ما در عوض بحث نظری درباره‌ی طبیعت یا رابطه‌ی طبیعت و سلطه در سرمایه‌داری، توجه‌مان را به پیوندهای بین شکل‌های گوناگون ایستادن بر سر تمدن و تبدیل شدن این شکل‌های گوناگون به مبارزه علیه سرمایه‌داری و این‌که چگونه می‌توان این‌ها را به هم



پیوند داد مبذول داریم. چگونه می‌توان مبارزات کوبانی را به مبارزات یونان و مبارزات یونان را به زاغه‌نشین‌های هند پیوند داد؟ این **problem** سیاسی اساسی روبه‌روی ما است و من فکر می‌کنم حتی قضاوت نظری درباره‌ی بحث من یعنی این که ما خط توحش و سوسیالیزم را پشت سر گذاشته‌ایم یا نه، اتفاقاً زمانی ممکن می‌شود که سعی کنیم نظریه را به عمل وصل کنیم و این کار هم جایی ممکن می‌شود که نقطه شروع‌مان حساسیت سیاسی نسبت به این شکل‌های مبارزاتی و حتی بیشتر به بحث‌های نظری پیشرفته باشد.



بدون شک مشکلات زیست محیطی یکی از دغدغه‌های عمده بشریت در قرن بیست و یکم خواهد بود و آشکار شده است که جامعه‌شناسان می‌توانند نقش مهمی در شفاف کردن مشکلات و اقداماتی داشته باشند که برای مقابله با آن‌ها نیاز است. این امر از آگاهی فزاینده از این واقعیت ریشه می‌گیرد که مشکلات زیست محیطی به‌طور بنیادین مشکلات اجتماعی هستند که از رفتار اجتماعی انسان ناشی می‌شوند.

رایلی دانلپ

